دلم خزانه پر گنج بود، گنج سخن
نشان کتاب ما شعروگرامر عنوان است

گنجینهٔ از ادبیات دری

(اصول تدریس، گرامر، بدیع وبیان، تاریخ ادبیات و اساس نگارش)



پروگرام تعلیم و تربیهٔ اناث

IRC/FEP

تقریظ

تعلیم و تربیه که اساس و زیربنای یک جامعه را تشکیل میدهد در ترقی و پیشرفت مملکت رول مهم و به سزای داشته هر آن انکشافی که در جامعه هویدا میگردد ناشی از تعلیم و تربیه است و معلمین آن مربیون اندکه اساس تعلیم و تربیه بر آنها استوارّ است و آنها اندکه آینده وطن را تامین کرده و آینده سازان را با جوهر تعلیم وتربیت آراسته میسازند. بناً لازم میبینم منحیث اشخاص علم دوست و معارف پرور که در قسمت تربیه معلم سعی و تلاش نموده تا معلمین را با معلومات جدید شیوه ها و تکنیک های موثر، جدید درسی و مواد موثر ممد درسی از طریق سمینارها آراسته نموده و مواد موثر را برای تدریس بدسترس شان قرار دهیم.

بخش پیداگوژی و نصاب تعلیم و تربیه اناث IRC این بار یک کتاب گرامر دری را با رهنمای طرز تدریس آن بدسترس معلمین محترم دری قرار داده است تا از یک طرف همنوایي در نصاب تعلیمی وتدریس موضوعات گرامری بوجود آمده و از طرف دیگر تمرینات مختلف جهت استحکام موضوعات گرامری پیشنهاد گردیده تا معلمین بتوانند با استفاده ا زآن تمرینات بیشتر و متنوع تر خود تهیه نمایند و قابل یاد آوریست که معلمین باید موضوعات گرامری را از شروع سال تعلیمی (دروس کتاب) الی اخیر سال متداوماً کار نمایند یعنیاینکه نباید موضوعات گرامري فقط در اخیر سال درس داده شود تا شاگردان آنرا حفظ نمایند بلکه بعد از تدریس هر موضوع نمرینات روی کتاب کار شود تا بیشتر ذهن نشین شاگردان

گـردیده و ازآن اسـتفاده نمایـند ایـن کـتاب بهتریـن رهـنمود بـرای معلمین بوده امید میرود که از آن استفاده اعظمی نمایند.

با احترام

رابعه ضمیر قسیمی
مسول بخش پیداگوژی و نصاب تعلیمی
IRC/FEP

مقدمه

خداوند مهربان را سپاسگذاریم که مارا اندیشه و توانایي آن بخشید تا در راه تقویت زبان تاریخی وطن دوست داشتنی خود افغانستان عزیز در حالت مهاجرت و دور از وطن و عدم موجودیت منابع پژوهشی گسترده بازهم بتوانیم ادای ذمه کرده و گامهای نخستین را به پایه اکمال رسانیم.

استادان ارجمند کتابی را که اکنون در دست دارید مجموعه گرامر دری، بدیع و بیان و تاریخ ادبیات سرزمین بلاکشیده ما بوده نظر به ضرورت مبرم شما تهیه و تدوین گردیده که خالی از نواقص و اغلاظ نبوده امیدوار هستیم که این کتاب را با همي کمی ها و کاستی هایکه دارد برگ سبز تحفه درویش گویا مورد مطالعه قرار داده گرامر و زبان شاگردان این آینده سازان وطن را تقویت کنید چرا که گویند:

زبان پدیده کسبی و وسیله افهام و تفهیم است ولی مي گوییم که ز بان موهبه از موحبات الهی بوده البته وسیله افهام و تفهیم میباشد از آنجائیکه الله (ج) انسان را خلق کرده بقدر تکامله خود او را سخن گفتن آموخت و همینکه چشم به جهان باز نمود به سخن آغاز کرده تمام اشیا را به اسم آنها مسمی ساخت هیچ شک نیست که صحفه و کتب مقدس را خداوند (ج) به پیغمبران (علیهما السلام) به زبان قوم آنها نازل نموده که باعث تکامل لسان و فرهنگ جوامع بشري گردیده و آخرین کتاب آسمانی قرآن مجید به زبان عربی نازل شده که معجزه دایمی در فصاحت، بلاغت، معانی و بیان میباشد.

فرهنگ اسلامی ، از برکت آن به سطح عالی قرار گرفت که ا زآن جمله ادبیات دری بحیث عالي ترین و قوی ترین پدیده در ادبیات جهان عرض وجود نموده است. اما در عصر حاضر نظر به ضعف و پراگندگی های ادب دری تقریباً اصالت های خویش را از دست داده که نسل جدید از استفاده آن محروم بوده چه رسد بر اینکه در ارتقاآن همت گمارد.

پس دراین دوره مهاجرت بر ما لازم است تا زمینه استفاده از گرامر ادبیات دری را به طبقه جوان خود آماده سازیم تا نشو دکه خدا نخواسته جوانهای ما نا آگاهانه دنبال زبانهای بیگانه روند.

مربیون محترم با وجود دقت کامل همکاران، ممکن نقایص در نگاه اهل دانش و هنر در این مجموعه نمودار گردد پس التماس ما انست که کمی ها و کاستی ها را به شیوه دوستانه و بزرگ منشانه خاطرنشان سازید تا اگر خداوند(ج) بخواهد در صدد اصلاح آن دست اندر کار شویم.

و من الله توفیق

دلم خزانه پرگنج بود ، گنج سخن
نشان کتاب ما شعر و گرامر عنوان است



گنجینهء از ادبیات دری

(اصول تدریس، گرامر، بدیع و بیان، تاریخ ادبیات و اساس نگارش)



پروگرام تعلیم و تربیهء اناث
IRC/FEP

ترتیب کنندگان:

- نفیسه (یوسفزی)
- منصوره (باقری)
- حمیرا (جلالی)

تحت هدایات و نظر:

رابعه (ضمیر قسیمی)

دیزاین و کمپوز: د. م. (سلطانی)
طبع: مطبعه تعلیمی پوهنتون نیراسکا

فهرست مطالب

شماره	عنوان	صنف	صفحه
۱	مقدمه		الف
۲	تقریظ		د
۳	پیدایش زبان		۱
۴-	اسم	چهارم	۵
۵	اسم عام و خاص	//	۵
۶	فعل، فاعل و مفعول	پنجم	۸
۷	کلمه و انواع آن	//	۱۰
۸	ضمیر و انواع آن	//	۱۲
۹	انواع اسم	ششم	۱۶
۱۰	علامه گذاری	//	۲۰
۱۱	صفت	//	۲۳
۱۲	انواع اسم	هفتم	۲۴
۱۳	مترادف	//	۲۸
۱۴	متضاد	//	۲۹
۱۵	حالات اسم	//	۳۱
۱۶	جمع بندی اسماء	//	۳۵
۱۷	محدودیتهای قابل وزن و شمارش	//	۳۹

شماره	عنوان	صنف	صفحه
۱۸	فعل و اقسام آن	هشتم	۴۰
۱۹	فعل مضارع	//	۴۶
۲۰	صفت و انواع آن	//	۵۰
۲۱	اصوات	//	۵۳
۲۲	مصدر و انواع آن	//	۵۴
۲۳	قید و انواع آن	نهم	۵۸
۲۴	پیشوندها، میانوندها وپسوندها	//	۶۶
۲۵	حالت اضافه	//	۷۱
۲۶	جمله و اقسام آن	//	۷۷
۲۷	اصول تنقیط	دهم	۸۲
۲۸	علم بدیع	//	۱۰۹
۲۹	نگاهی به ادبیات	یازدهم	۱۲۱
۳۰	انواع سخن	//	۱۲۲
۳۱	فن بیان	دوازدهم	۱۳۶
۳۲	تاریخ ادبیات	//	۱۴۴
۳۳	مکتب ها و سبک ها	//	۱۵۰
۳۲	تعریف املا و انشا	//	۱۵۵
۳۳	اصلاح انشاء	//	۱۵۶
۳۴	ایجابات نگارش	//	۱۵۹
۳۵	امتنان	//	۱۷۱

تقریظ

پروگرام تعلیم و تربیهء بخش اناث کمیته بین المللی نجات (IRC/FEP) که در قسمت تعلم و تربیه سالم مهاجرین افغان در پاکستان فعالیتهای به سزای نموده که یکی از اهداف عمدهء آن مساعد ساختن شرایط خوب برای تعلیم و تربیه باکیفیت به آنها است که جهت بر آورده شدن این هدف سمینارهای مختلفی در بخش های پیداگوژی و اختصاصی دیزاین نموده و تمام معلمین را نظر به ضرورت در رشته های اختصاصی و مسلکی شان آماده نموده و جهت حل مسکلات شان در ساحه تدریس کتاب را تحت اعنوان موضوعات گرامر (گنجینهء از ادبیات دری) تهیه و چاپ نموده که در آن رهنمودهای تدریس گرامری درج گردیده است، امیدوارم معلمین محترم غرض بلند بردن سویهء علمی شاگردان در صنوف خویش از آن استفاده نمایند. آرزومندیم، معلمین محترم به خاطر برآورده ساختن این هدف با ما همکاری نموده میهن ویران شدهء خویش را از طریق گسترش علم و دانش دوباره اعمار سازند.

با احترام

سلیمه اکرام منیجر پروگرام
IRC/FEP

بسم الله الرحمن الرحیم



خداوند (ج) آموخت قرآن را
آفرید انسان را
آموخت او را سخن گفتن

پیدایش زبان

در همان زمان که افراد بشر احتیاج به ارتباط یافتن با یکدیگر را حس کرده اند زبان به وجود آمده است.
از اینکه انسان یک مخلوق اجتماعی است و زبان هم در اجتماع بوجود آمده است، فلهذا برای این ارتباط از وسایلی که طبیعت در اختیار شان گذاشته است استفاده کرده اند.
چنانچه اگر وسیله گفتار نمیبود با اشارات و حرکات و اگر اشارات، حرکات نمیبود با نگاهء مقصود خود را بیان میکردند. اگرچه دستها و حرکات خود، زبان است، زیرا زبان وسیلهء ارتباط بین انسانهاست وسیله ای که مفاهیم را از یک

شخص به اشخاص دیگر انتقال میدهد، خواه توسط زبان گفتار باشد ویا توسط اشارات و حرکات.

همه حواس ظاهر ما ممکن است وسیله ایجاد زبان شود، پس زبان بوییدنی، زبان لمس، زبان دیدنی و زبان شنیدنی هم وجود دارد.

هر وقت دو شخص که عملی را با مفهومی نسبت داده باشند آن عملی را انجام دهند، به قصد آنکه همان مفهوم را به ذهن دیگری القا کنند، میتوان گفت که زبانی وجود دارد ویا اگر فشار کوتاه بدست کسی بدهند به شرط آنکه آن دونفر قبل از هم قرار گذاشته باشند و این علامت را برای بیان چیزی بکار ببرند از جمله مواد زبان خاص محسوب میشود ویا هرگاه دو یا چند کودک را که تحت هیچگونه تربیتی قرار نگرفته باشند و ندانند که زبان چیست، پهلوی هم قرار دهیم این کودکان از هر نژادی که باشند، قطع نظر از استعداد میراثی، بدون شک خود بخود زبان برای ایجاد ارتباط باهم پیدا خواهند کرد به احتیاج ناچار اعضای حس را بکار وا میدارد و مشکل خود را حل میکنند.

با این حال میان همه انواع زبانهاییکه وجود آنها ممکن بوده یکی است که از جهت تنوع وسایل بیان بر آن دیگرها مزیت بسیار دارد و آن زبان شنیدنی است که زبان گفتار و زبان ملفوظ نیز خوانده میشود. زبان شنیدنی اغلب با زبان دیدنی همراه است. در تمام ملتهای جهان کم یا بیش حرکتهای دست

و چهره با سخن مطابقت دارد که وضع ظاهری چهره، صورت، گفتار، حالت و اندیشه ها را بیان میکند.
حرکات چهره یک نوع زبان دیدنی است، هیچ دلیلی در دست نداریم تا به موجب آن بتوانیم تصور کنیم و به خصوص اثبات کنیم که از این دو یکی قدیمیتر از آن دیگر است.
حرکات که کران و گنگه ها برای بیان معانی خود انجام میدهند نیز از روی زبان و گفتار ساخته شده است، باین طریق که دیگران همان اصول زبان گفتار را بوسیله حرکات باین مردم ناقص می‌آموزند و ایشان آنرا تقلید میکند.
همانطوریکه قبل برین گفتیم زبان که امری کاملاً اجتماعی است و از روابط اجتماعی ناشی میشود، اما همینکه پدید آمد محکمترین پیوندی است که اجتماعات را به هم ارتباط میدهد و تکامل زبان خود نتیجه وجود جامعه است.

حروف هیجا یا الفبای دری:

زبان دری دارای ۳۳ حرف است که در مجموع الفبای زبان دری را تشکیل میدهند و عبارت اند از:
ا ب پ ت ث ج چ ح خ د ذ ر ز ژ س ش ص ض ع غ ف ق ک گ ل م ن و ه ی
از جمله جار حرف مخصوص زبان دری است که در عربی وجود ندارد.
این چار حرف عبارت از: چ پ ژ گ

هشت حرف دیگر یعنی: ((ث ح ص ض ط ظ ع ق)) در زبان دری افزوده شده است و این حروف در زبان دری وجود ندارد. پس هر کلمه ای که یکی از این حروف در آن باشد دری نیست.

بیست و هشت حرف بین زبان دری و عربی مشترک است بقرار زیر:
ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه ی
عربها از این ۲۸ حرف که ترتیب و ترکیب قدیم حروف الفبای عربی را نشان میدهد. هشت کلمه ای مصنوعی ساخته اند که ((ابجد)) نامیده شده که که اینطور تلفظ میشود: ابجد، هوز، حطی، کلمن، سحفص، قرشت، ثخذ و ضظغ. برای هریک از این حروف عددی معین کرده اند که بنام حساب ابجد یا جمل یاد میگردد. الف (۱) ب (۲) ج (۳) د (۴) ه (۵) و (۶) ز (۷) ح (۸) ط (۹) ی (۱۰) ک (۲۰) ل (۳۰) م (۴۰) ن (۵۰) س (۶۰) ع (۷۰) ف (۸۰) ص (۹۰) ق (۱۰۰) ر (۲۰۰) ش (۳۰۰) ت (۴۰۰) ث (۵۰۰) خ (۶۰۰) ذ (۷۰۰) ض (۸۰۰) ظ (۹۰۰) غ (۱۰۰۰)

صنف چهارم

اسم

اسم: اسم کلمه ایست که بر نام های اشیا و اشخاص دلالت میکند

مانند: احمد، محمود، سنگ، کتاب، طیاره، شیر، گیاه، دانش، هوش و غیره.

مثال:

- احمد پسر با دانش است.
- محمود شاگرد با هوش است.
- سنگ بسیار سخت است.
- گوسفند گیاه میخورد.

اسم انواع زیاد دارد که درین بخش دو نوع آنرا مورد مطالعه قرار میدهیم:

۱. اسم عام: اسمی است که به تمام اشیای همجنس بکار برده می شود. مثلاً:

- کتاب که شامل تمام کتابها است.
- مسجد که شامل تمام مساجد است.
- باغ که شامل تمام باغها است.
- قلم که شامل تمام قلمها است.

خانه های خالی را با گذاشتن کلمات مناسب عام که بداخل چوکات نوشته شده پر نمائید.

قلم، مساجد ، باغ، کتاب، میز، چوکی

- از جملهء کتابها کتاب دری مورد علاقه ام است.
- مسجدالحرام از جملهء بزرگترین مساجد است.
- از جملهء باغها باغ زرد آلو را خوش دارم.
- برادرم قلم خوش خط دارد.

۲. **اسم خاص**: اسمی است که به یک شخص و یا شی خاص بکار برده میشود.

مثلاً: کابل، افغانستان، احمد شاه بابا ، میرویس خان، سلطان محمود غزنوی، ابوعلی سینا و مزار شریف.

کلمه های خاص را از داخل چوکات انتخاب نموده به جاهای مناسب بگذارید.

کابل، احمدشاه بابا ، میرویس خان، سلطان محمود غزنوی، ابوعلی سینا ، مزار شریف

- پایتخت افغانستان شهر کابل است.
- احمدشاه بابا از ولایت کندهار است.
- حکیم و فیلسوف قرن چهارم هجری ابوعلی سینا است.

- مرقد حضرت علی(کرم الله وجهه) در شهر مزارشریف است.

تمرین برای شاگردان:

جمله های داخل چوکات را انتخاب کرده به جای مناسب آن بنویسد.

کتاب، احمد ، محمود ، سنگ، قلم، طیاره، شیر، گیاه و دانش

- بهترین دوست ما کتاب است
- احمد با دانش است.
- محمود با هوش است.
- سنگ بسیار سخت است.

صفت:

تعریف صفت: کلمه ایست که چگونگی اسم را بیان میکند.

مانند: بلند ، مهربان، باهوش، دانشمند و دانا

فعل

فعل : کلمه ایست که به انجام کاری یا وقوع حالتی در زمان معین دلالت کند مانند : احمد کتاب خواند ، من نان خوردم.

مثالها:

من مکتب رفتم. محمود خانه میرود .
احمد کتاب خواند. تو آب می نوشی؟
من نان خوردم. شما آب می نوشید ؟
او خط خواهد نوشت.

فاعل : فاعل به کننده‌ء کار دلالت میکند و یا کسی که **فعل** را اجراء میکند آنرا **فاعل** گویند مانند: احمد درس میخواند. که در اینجا احمد **فاعل** میباشد .

مفعول : کلمه ایست که انجام دادن یک کار یا **فعل** از طرف فاعل بالای آن انجام گرفته باشد .

مثلاً: من با **قلم** می نویسم، که در اینجا **قلم** مفعول است که کار بالای آن اجراء میگردد. یا من در**کتابچه** خط می نویسم. که در اینجا **کتابچه** مفعول است.

تمرین :

جمله های افعال زیر را انتخاب نموده به جاهای مناسب آن بگذارید.

میخورد ، میکند و میبرد

- اسپ علف میخورد.
- شتر زیاد بار میبرد.
- طیاره به هوا پرواز میکند.

صنف پنجم

کلمه

کلمه: ترکیب حروف را کلمه گویند که کوچکترین آن دو حرف و بزرگترین آن پنج حرف میباشد.

کلمه به دو نوع میباشد. کلمه های مستقل و کلمه های نامستقل.

تمرین:

درجملهٔ ذیل کلمات سه حرفی نوشته شده است آنرا پیدا کرده باکشیدن خط نشانی کنید. من وطن خود را دوست دارم.

کلمه به دو نوع میباشد. کلمه های مستقل و کلمه های نامستقل

۱. **کلمات مستقل:** آنست که از خود معنی و مفهوم مستقل و جداگانه داشته باشد مانند: تخته، چوکی، میز، قلم و غیره.

در خانه های خالی زیر کلمات مستقل را از داخل چوکات انتخاب کرده بنویسید.

تخته، چوکی، میز، قلم

- من توسط تباشیر بروی **تخته** املا مینویسم.
- بالای **میز** معلم صاحب یکدانه گلدان گذاشتیم.
- دیروز معلم صاحب برای ما گفت همرای **قلم** نیی بنویسید تا خط تان مقبول گردد.
- در صنف ما **میز و چوکی** های شکسته زیاد است.

۲. کلمات نامستقل: آنست که از خود به تنهائی معنی و مفهوم نداشته بلکه با کلمات دیگری یکجا شده مفهوم خود را ارائه میکند مانند: از، با، تا، زیرا، چونکه و غیره.

مثال: کلمه های نامستقل:

- پیشوند ها: می کند، می رود، می دود، می خورد.
- میانوندها: گوناگون، رنگارنگ، قسم ها قسم، رنگ به رنگ.
- پسوند ها: گلزار، خاردار، ریگزار، گلگون و گلفام.

پیشوندها را از داخل چوکات انتخاب کرده به جاهای مناسب آن بنویسید.

یادداشت : برای تحکیم بخشیدن این قسمت گرامر استاد محترم می تواند کلمات را در فلش کارتها نوشته و شاگردان را به گروپها تقسیم نموده برایشان هدایت بدهد که از کلمات دست داشتهء خود کلمات دو حرفی، سه حرفی، چهار حرفی و پنج حرفی را پیدا نموده بروی فلپ چارت سرش کنند.

می رود ، می دود ، می خورد و می کند

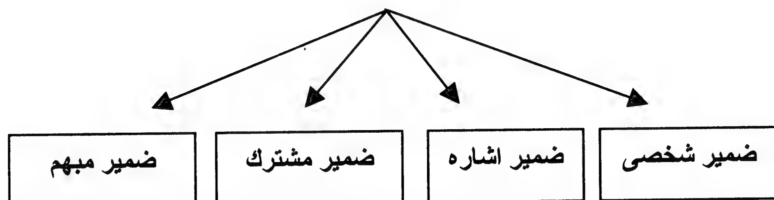
- محمود هر روز با پدرش در زمین کار **میکند**.
- احمد هر صبح وقت در هوای آزاد **می دود**.
- فریده هر روز مکتب **می رود**.
- فریده پیش از رفتن به مکتب چای **می خورد**.

ضمیر

ضمیر : کلمه ایست که جانشین اسم بوده و برای جلوگیری از تکرار اسم بکار میرود.

مثلاً: مریم شاگرد لایق است. او درس میخواند ، که کلمهء او در جملهء دوم ضمیر بوده و جانشین اسم مریم شده است که به چهار نوع میباشد.

انواع ضمیر



۱. **ضمیر شخصی:** این نوع ضمیر بجای اسم استعمال میشود. مانند: من، تو و او.

تمرین :

کلمات داخل چوکات را انتخاب کرده در جا های مناسب استعمال نمائید.

من، او، تو، ما، ایشان و شما

- مادر موجود مهربان و دلسوزیست که هیچکس بپای او نمیرسد.
- پسر جان تو باید قدر مادر را بدانی و احترامش را داشته باشی.
- من هر روز ساعت دوازده ونیم بجهء ظهر از مکتب رخصت میشوم.

یادداشت: معلم صاحب میتواند توسط سه تن از شاگردان ضمیر را بصورت عملی به شاگردان بشناساند. قسمیکه دو تن از شاگردان به مقابل صنف آمده یکی من و دیگری تو میباشد و نفر سومی غائب بوده در عقب دروازه است پس به شاگردان میگوئیم اگر دو نفر باشید برایتان چه گفته می شود. حتماً می گویند شما پس به شاگردان غائب چه گفته می توانیم آنها جواب میدهند آنها به این ترتیب شاگردان عملاً ضمایر را می بیند و می شناسند و در جملات استعمال میتوانند.

۲. **ضمیر اشاره** : این ضمیر کسی یا چیزی را به اشاره نشان میدهد .

مثال:

- کتابی را دیدم و آنرا خریدم.

ضمایر داخل چوکات را انتخاب نموده در جاهای مناسب بنویسید .

این، اینها ، آنها و آن

- **این** قلم نسبت به **آن** قلم مقبولتر است.
- دیروز شاگردان را دیدم و به **آنها** گفتم.
- **این** کتاب نسبت به **آن** کتاب پر محتواتر است

یادداشت: محترم معلم صاحب می تواند ضمیر اشاری را همرای شاگردان خود عملاً کار نمایند. مثلاً: کتابی را دور گذاشته از شاگردان بپرسد به اشیای دور چه گفته میشود حتماً شاگردان جواب میدهند آن. همچنان سوال کند که به اشیای نزدیک چه گفته خواهد شد آنها جواب میدهند که این پس شاگردان مورد استعمال ضمیر اشاری را بصورت درست درک میکنند .

۳. ضمیر مشترک: این ضمیر جای اسم انسان را می گیرد و استعمال آن تاکید را می رساند. مانند: من خود گفتم، تو خود گفتی، او باخویش گفت.

مثالها:

من خود آمدم.	ما خود آمدیم.
تو خود آمدی.	شما خود آمدید.
او خود آمد.	ایشان خود آمدند.

۴. ضمیر مبهم : آنست که کسی یا چیزی را نامعین و مشخص بیان کند.

مانند:

- یکی رفت و دیگری آمد.
- هرکه آمد عمارت نو ساخت.

صنف ششم

اسم

اسم: اسم کلمه ایست که بر نام های اشیا و اشخاص دلالت میکند. مانند: سنگ، انسان و غیره.

انواع اسم

اگر چه به صنف چهارم دو نوع اسم که عبارت از اسم عام و اسم خاص بود شما مورد مطالعه قرار دادید، حالا بهتر خواهد بود تا شش نوع دیگر آنرا که عبارتند از اسم مفرد، جمع، بسیط، اسم مرکب، اسم ذات و اسم معنی است بخوانیم و مفهوم آنرا درک کنیم.

اسم مفرد : اسمی است که به یک شی دلالت میکند.
مانند : درخت، میز، چوکی، قلم و غیره.
اسم جمع : اسمی است که به چندین شخص و شی دلالت میکند.

مانند : مردان، درختان، زنان، دختران، پسران، شیران، باغها، کتابها، خوبیها و غیره.

در ذیل اسماء مفرد داده شده است. شما مقابل آنها اسماء جمع آنها را بنویسید.

مثال :	درخت	درختان
	شاگرد	شاگردان
	معلم	معلمان
	کتاب	کتابها
	قلم	قلمها
	چوکی	چوکیها

تعریف و مثال اسماء جمع را پیشتر خواندید حالا در زیر اسماء جمع داده شده است شما مقابل آن اسماء مفرد آنها را بنویسید.

مثال:

شیران	شیر
مردان	مرد
درختان	درخت
زنان	زن
پسران	پسر
دختران	دختر

اسم بسیط: اسمی است که از یک کلمه ساخته شده باشد. مانند: گوسفند و یا جمع باشد. مانند: گوسفندان و غیره.

مثال : دست، پا ، مرغ، کار، باغ، خانه و غیره.

گوسفند ، کار، باغ، خانه، دست، پا و مرغ

کلمات بسیط بداخل چوکات فوق نوشته شده است انتخاب نموده در جاهای مناسب بنویسید.

- گوسفند علف می خورد.
- باغ کلان است.
- خانه آفتاب رخ است.
- خوردن تخم مرغ فایده دارد.

اسم مرکب: آنست که از دو یا بیشتر کلمات ترکیب شده باشد.

مثلاً: باغبان، گلستان، بوستان و کوهسار.

باغبان، گلستان، بوستان و کوهسار

کلمات مرکب را از داخل چوکات فوق انتخاب کرده در جاهای مناسب بگذارید.

- **باغبان** همیشه از باغ خود خبرگیری و آبداری میکند.
- **گلستان** همیشه پر از گل میباشد.
- در **بوستان** بلبل و پرنده های خوش آواز دیگر زیاد است.
- **کوهسار** پر از گل های خود رو است.

اسم ذات: اسمی را گویند که وجود خارجی داشته باشد.
مثلاً: زمین، آسمان، کوه، درخت، کتاب و میز.

زمین، آسمان، کوه، درخت، کتاب و میز

کلمات ذات را از داخل چوکات فوق انتخاب نموده در جاهای مناسب بنویسید.

- کاکایم بیست جریب **زمین** زراعتی دارد.
- **آسمان** رنگ آبی دارد.
- بهترین دوست و همدم انسان **کتاب** است.
- **درخت** سرو همیشه سبز و تازه است.

اسم معنی: اسمی که وجودش وابسته به چیزی دیگر باشد و یا وجود خارجی نداشته باشد.
مانند: عقل، دانش، فکر، علم، امید، کوشش و سیاهی.

سیاهی، کوشش، امید، علم، فکر و دانش و عقل

کلمات معنی را از داخل چوکات فوق انتخاب نموده در جاهای مناسب بنویسید.

- احمد پسر با دانش است.
- بهترین سرمایهء زندگی علم است.
- ما همیشه به دربار خداوند (جل جلاله) امید داریم
- انسان باید همیشه به فکر آینده باشد.

علامه گذاری

اصول تنقیط:

اصول تنقیط یا علامه گذاری عبارت از بکار بردن بعضی از علامه ها است که برای بهتر فهماندن مفهوم بکار برده میشود و دارای علایم زیاد میباشد و از آنجمله پنج نوع آنها را میخوانیم.

نقطه (۰): علامه ایست که در آخر جملات بیانی بکار برده میشود.

مثلاً: افغانستان یک کشور کوهستانی است.

- حضرت محمد(صلی الله علیه و سلم) بهترین پیغمبر خداوند(جل جلاله) و رهبر ما است.
- صلح ضرورت زندگی ما میباشد.
- صلح از بهترین نعمت های زندگی است.
- بلی تو گفتی من مطالعه را خوش دارم.

یادداشت: استاد محترم یک متن و یا پاراگراف را بروی تخته نوشته و از شاگردان بخواهید که علامهء نقطه را در جاهای مناسب آن بگذارند.

سوالیه: علامه ایست که در آخر جملات پرسشی گذاشته میشود.

مثلاً: چرا مکتب نرفتی؟

- چرا از مکتب نا وقت آمدی؟
- چرا نان نخوردی؟
- کجا می روید؟
- کی را کار دارید؟
- کی گفت؟

ندائیه: علامه ایست که در چندین جهت موارد استعمال دارد. مثلاً:

در جملات زیر که آخر هر کلمه آن الف داشته باشد (صدا).

- خداوندا ! گناهان مرا بیامرز.
- الهی ! مرا کامیاب کن.
- پروردگارا ! بنده گان گنهگارت را یاری کن.
- آفرین ! به همت عالی شما.

۱. در اخیر جملات هیجانی ندائی مثلاً: چه هوای خوبی!
   - چی باغ سرسبز و پر میوه ای!
   - چی ملک زیبای !
۲. برای اظهار تعجب مثلاً: عجب سخنی!
   - عجب آدمی! آیا راست میگوئی!

۳. برای اظهار خوشی مثلاً: اوه، از دیدن شما بسیار خوشحال شدم!
- اوه، شما چقدر جوان و مقبول شده اید!

۴. برای اظهار تأثر مانند: این شخص نویسندهء نامور کشور است!
- ببیبین این نوشتهء آدم باسواد را !

کامه (،): علامه ایست که برای جدا کردن کلمات، عبارات و جملات بکار برده میشود. مانند: ما در مکتب خود کتابهای دری، ریاضی، اسلامیات، انگلیسی، تاریخ، جغرافیه و غیره را می خوانیم.

۱. شهرهای مشهور افغانستان عبارت اند از: کابل، کندهار، هرات و بلخ.
۲. قالین، قره قل، پوست و پشم از جملهء صادرات عمدهء وطن ما بشمار میرود.
۳. معلم صاحب هر روز برای ما می‌گوید شاگردان هرشب مطابق تقسیم اوقات کتاب، کتابچه، پنسل و پنسل پاک خود را منظم داخل بکس های خود بگذارید تا در هنگام درس بی نظم نباشید.

صفت:

تعریف صفت: صفت کلمه ایست که حالت چگونگی اسم را بیان میکند مانند: خوب، بد، لایق، هوشیار و غیره.
مثلاً: فریده شاگرد لایق است. که در اینجا **لایق** صفت میباشد.
از جدول زیر کلمات صفت را بیرون نویس کرده و در جملات مناسب استعمال کنید.

سفید	طلایی	شفاف	سیاه	ارغوانی	میوه شرین
سیب سرخ	بلند	لایق	مهربان	خرم	نالایق
مرد دانا	دختر زیبا	شاگرد تنبل	تعمیر زیبا		



نوت: محترم معلم صاحب بالای شاگردان جملاتی را کار کنید که در آن صفت آمده باشد.

صنف هفتم

انواع اسم

اسم زمان: کلمه ایست که به زمان به طور عام و یا به بخش های از زمان به طور خاص دلالت کند و یا در برگیرندهء زمان انجام فعل است مثال: دیروز چاشت، عصر، روزگار، قرن، شب، روز، ماه، سال، بهار و غیره.

دیروز، چاشت ، عصر، روزگار، قرن، شب، روز، ماه، سال و بهار.

اسم زمان را از داخل چوکات فوق انتخاب نموده به جاهای خالی بگذارید.

- دقیقی بلخی از شاعران بزرگ قرن چهارم هجری است.
- من هر روز تا چاشت به مکتب میباشم.
- یکماه سی روز است.
- سی روز یک ماه است.
- یک سال ۳۶۵ روز است.

ماه حمل را شروع سال می گویند.

اسم مکان: کلمه ایست که محل خاص و یا مفهوم جای را بطور عام بیان میکند و یا در برگیرنده‌ء مکان انجام فعل است.

مثال:

«افغانستان، کوهستان، مکتب، خانه . . . . . » که افغانستان یک جای خاص است و کوهستان عام است.

تمرین:

اسم مکان را از داخل چوکات زیر انتخاب نموده به جاهای مناسب آن بگذارید:

سید جمال الدین افغان، کابل و استاد خلیل الله

- سید جمال الدین افغان از جمله‌ء مشهور ترین شخصیت های افغانی است.
- کابل پایتخت افغانستان است.
- استاد خلیل الله خلیلی یک شاعر مشهور است که او را همه می شناسند.

اسم معرفه: اسمی است که برای شنونده کاملاً معلوم و مشخص باشد.

مثال: محمود به شهر نو رفت، من در حویلی خود درخت توت دارم.

خانه، دکان، کتاب و شهر

اسماء معرفه را از داخل چوکات فوق انتخاب نموده به جاهای مناسب بگذارید.

- پدرم بالآخره **خانه** را فروخت.
- اما به عوض آن **دکان** را خرید.
- **کتاب** دری را روی میز گذاشتم.
- دیروز برای خریداری به **شهر** رفته بودم.

اسم نکره: اسمی است که برای شنونده معلوم و مشخص نباشد. یعنی شنونده معلومات قبلی نداشته باشد و چند علامه دارد:

یک و یکی در اول کلمه و (ی) در اخیر کلمه میآید.

مانند: کتابی خریدم، یکی از بزرگان گفت: ... من دوستی داشتم او معلم خوبی بود.

قلمی، یکی، دختری، پیزار، جوانی، فروشگاه و کتاب جالبی

اسماء نکره را ازداخل چوکات صفحهء قبلی انتخاب نموده به جاهای مناسب بگذارید.

۱. من دیروز **قلم** خریدم.
۲. از جملهء علما **جوانی** گفت.
۳. پدری به **دختر** خود بوت خرید.
۴. جوانی از فروشگاه **کتاب جالبی** خرید.

اسم کنایه و استفهام: اسم کنایه اسمی است که معنای آن آشکار و روشن نباشد.
مانند: کسی، دیگران، تو، ما ...
اسم کنایه بر دو قسم است:
۱. مبهمات.
۲. ضمیر.

۱. **مبهمات:** کنایاتی هستند که مرجع روشنی ندارند و در معنای آنها نوعی ابهام وجود دارد مانند: کسی دیگری، فلان، این و آن هیچ، هر، هیچکدام، هرکسی، همه کس، همه، هیچکس، یکی، برخی، بعضی، چند و چندین.

۲. ضمیر عبارت از کنایاتی است که مرجع واضح و روشنی دارد.

مرجع اسم صریح است. مانند: او، تو ۰۰۰
مثال کنایهء مبهم: هیچ سرمایه یی به از خرد و دانش نیست.

- کسي را تا حال ندیده ام که گم شده باشد از راه راست.
- بیاموز تا دیگران را بیآموزانی.
- تو با خدا باش خدا با تو است.
- ما باید همیشه در فکر فردا باشیم.

مثال ضمیر کنایه:

او را دیدم پیوسته درس میخواند.

تو کز محنت دیگران بیغمی نشاید که نامت نهد آدمی

مترادف: دو کلمه را گویند که در صورت مختلف و در معنی یکسان باشند. مانند: سرور و خوشی، صلح و آشتی، پیروزی و کامیابی، سرمایه و دارایی، شروع و آغاز.

شروع و آغاز، سرمایه و دارایی، صلح و آشتی، پیروزی و کامیابی، سرور و خوشی

کلمات مترادف را از داخل چوکات فوق انتخاب نموده به جاهای مناسب بنویسید.

- ختم صنف دوازدهم باعث **سرور و خوشي** ام گردید.
- خدا را شکر گذارم که در مملکت ما **صلح وآشتي** بر قرار شد.
- **پیروزی و کامیابی** نصیب ملت با شهامت افغان باد.
- خداوندا! هر مسلمان را **سرمایه و دارایي** حلال نصیب کن.
- الهی! **شروع و آغاز** کار را من کردم که انجامش را تو خوب گردانی.

متضاد: دو کلمهء را گویند که در صورت مختلف و در معنی ضد یکدیگر باشند.

مانند: گرم و سرد، سیاه وسفید، شب وروز کامیابی و ناکامی، خوبی و بدی خنده و گریه، تاریکی و روشنی.

کلمه های متضاد زیر را از داخل چوکات انتخاب نموده مقابل شان بنویسید.

روشنی، گریه، بدی، ناکامی،
روز، سفید و سرد

گرم	سرد
سیاه	سفید
شب	روز
کامیابی	ناکامی
خوبی	بدی
خنده	گریه
تاریکی	روشنی

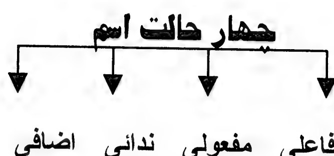
متشابه: دو کلمهء را گویند که در تلفظ تقریباً یکی و در نوشتن مختلف باشند. مانند:
خوار، خار، خورده، خرده، خاستن، خواستن.

مثالها: یتیمان را خوار نگاه نکنید.
هرگل پهلوی خود خار دارد.
تا آمدم سیب را خورده بود.
بالایم زیاد انتقاد و خرده گیری مکن،
برخاستن به احترام بزرگان ضرور است.
کسیکه در زندگی دخل را سنجیده خرج کند هیچگاه به خواستن قرض مجبور نخواهد شد.

یادداشت: کلمات متشابه را به شاگردان بگوئید تا با استفاده از مثالهای بالا جمله ساخته و فرق شان را در تلفظ و نوشتن عملاً کار کرده ببینند و بدانند.

حالات اسم

نقش و وظیفهء اسم را در جمله حالت آن اسم گویند و بصورت عموم اسم در جمله چهار حالت دارد.



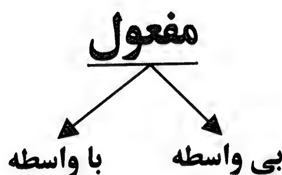
الف - حالت فاعلی اسم: آنست که اسم در جمله کنندهء کاری باشد و یا به عبارت دیگر انجام دادن کاری را به او نسبت دهند که درین حالت اسم در جملهء فاعل واقع میگردد. مانند : محمود آمد و یا مسعود رفت.

مثالها:

- انو شیروان، پادشاه دادگر بود.
- چین از کشورهای بزرگ جهان است.
- خرد مند هیچوقت کار بد نمی کند.
- هرکسی با بدان نیشیند نیکی نبیند.

ب ـ حالت مفعولی اسم : هرگاه اسم در جمله طوری واقع گردد که معنی جمله را تمام نموده و کار برآن واقع گردد مفعول نامیده شده و حالت آنرا حالت مفعولی می نامند.

مثلاً: وقتی میگوئیم، وطن خود را دوست داریم، وطن در این جمله نقش مفعولی دارد زیرا عمل دوست داشتن بالای آن انجام گردیده است.
ویا مانند:
اگر بگوئیم احمد آورد فعل آورد معلوم نیست که احمد چه آورده است. اما اگر گفته شود احمد کتاب را آورد معنی مفعول بدان تمام شود. مفعول به دو نوع است.



۱. **مفعول بی واسطه:** آن است که معنی فعل را بی واسطه تمام کند. مانند: احمد کتاب را آورد. شاگرد درس خود را تمام کرد.
۲. **مفعول با واسطه:** آنست که معنی فعل را به واسطهء حرفی از حروف اضافه تمام کند. مانند: از بدان بپرهیز و با نیکان درآمیز، مردمان را به زبان زیان مرسان.

حالت ندائی اسم : برخی از اسماء در جمله ها مورد ندا و یا خطاب قرار می گیرند و خود نماینده یا خلاصه جمله دیگری هستند و چند علامت دارد. ای، آیا در اول کلمه (اسم و جانشین آن) و الف در آخر اسم میآید که این گونه اسماء را منادا و حالت آنها را ندائی یا منادایی میگویند.

مانند: ای خدا خودت رحم کن! آیا این حقیقت ندارد!
بار الها خود عنایتی کن! و یا مانند شعر زیر:

ای برادر چو خاک خواهی شد
خاک شو، پیش از آن که خاک شوی
سعدیا مرد نیکو نام نمیرد هرگز
مرده آنست که نامش به نیکوی نبرند

و یا

توانگرا چو دل ودست کامرانت هست
بخور ببخش که دنیا و آخرت بردی

حالت اضافی اسم: هرگاه دو کلمه طوری در کنارهم قرار گیرند که حرف آخر کلمهء اول کسره داشته باشد کلمهء اول را مضاف و کلمهء دوم را مضاف الیه گویند و در دستور زبان چنین حالتی را حالت اضافی مینامند. مانند: عید قربان، رستم زال، گرامر دری، کتاب تاریخ.

عید قربان، رستم زال، گرامر دری و کتاب تاریخ

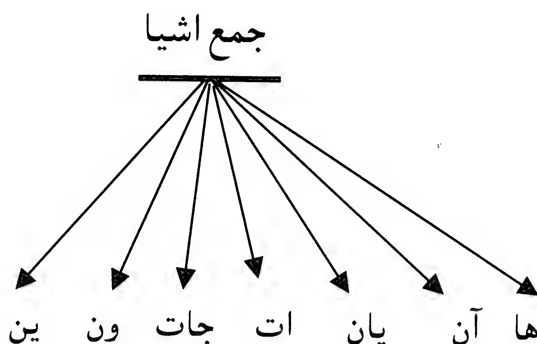
تمرین:

کلمات اضافی اسم را از داخل چوکات قبلی انتخاب کرده در جاهای مناسب آن بنویسید.

- در عید قربان کسانیکه توانائی دارند قربانی میکنند.
- پهلوان مشهور سرزمین ما رستم زال نام دارد.
- کتاب تاریخ را بالای میز گذاشتم.
- معلم صاحب برای ما گفت که شما بخیر به صنف چهارم گرامر دری نیز میخوانید.

نوت: *محترم معلم صاحب با استفاده از مثالهای بالا همرای شاگردان تمرینات زیاد کار کنید.*

جمع بندی اسماء



ها: برای اشیای جاندار و بیجان استعمال میگردد.
مانند: انسانها، زمین ها، سنگها و مردها.

مثالها:

۱. طفل ها باید سالم و صحت مند تقدیم جامعه گردند.
۲. بچه ها مکتب رفتند.
۳. دختر ها مکتب می روند.
۴. به زنها باید حق رائی گیری و رائی دهی داده شود.

ان: برای اشیاء جاندار استعمال میگردد.
مانند: دختر، دختران، زن، زنان، ثروت، ثروتمندان، صاحب، صاحبان.

مثالها:

۱. دختران نصف جامعه را تشکیل میدهند.

۲. زنان در جامعهء اسلامی دارای حقوق زیاد میباشند.
۳. ثروتمندان بی احساس بدرد مردم غریب نمی خورند.
۴. صاحبان علم و دانش از احترام مردم برخوردار اند.

یان: هر کلمهء که به الف یا واو ختم گردد به یان جمع میگردد.مانند: راستگو، راستگویان، دروغگو، دروغگویان، دانا، دانایان، آشنا، آشنایان.

مثالها:
۱. راستگویان را دوست دارم.
۲. از دروغگویان نفرت دارم.
۳. دانایان را دوست دارم.
۴. آشنایان سابق دوستان خوبی بودند.

ات: گرچه برای جمیع اسماء عربی (ات) اما در زبان ادبیات دری نیز مورد استعمال دارد. مانند: حیوان، حیوانات، نبات، نباتات، گاز، گازات، مایع، مایعات.

مثالها:
۱. حیوانات از چراگاه بهره ور می گردند.
۲. نباتات مفید هستند.
۳. در هوا گازات موجود است.
۴. مریض مبتلا به اسهال مایعات زیاد بخورد.

جات: برای کلمه هائیکه مفهوم یک گروه را داشته باشد استعمال میگردد.
مانند: میوه، میوه جات، سبزی، سبزیجات، هزاره، هزاره جات.

مثالها:
۱. سبزیجات برای صحت فایده دارد.
۲. میوه جات بسیار مفید میباشد.
۳. از منسوجات اقسام تکه باب ساخته میشود.
۴. هزاره جات مربوط ولایت بامیان است.

ون: این کلمه هم مانند ات برای جمع بندی اسمـــــای عربی بکار میرود و هم موارد استعمال در زبان دری دارد.
مانند: آقا، آقایون، روحانی، روحانیون، متن، متون.

مثالها:
۱. روحانیون، عالمان دین هستند.
۲. آقایون در تالار شوری تشریف آوردند.
۳. متون قدیمه به مشکل خوانده می شود.

ین: در اصل کلمهء عربی بوده در زبان دری نیز استعمال میگردد. مانند: معلم، معلمین، متعلم، متعلمین، محصل، محصلین، ناظر، ناظرین.

مثالها:

۱. معلمین باید دلسوز و مهربان باشند.
۲. متعلمین باید احترام استادان خود را داشته باشند.
۳. محصلین هر روز پوهنتون میروند.
۴. ناظرین از تجلیل روز معلم خوشوقت بودند.

عدد: آنست که شماره را بیان کند و چیزی که شمرده شود محدود گفته میشود.

مانند: دو، چهار. اگر بخواهیم محدود بسازیم باید بگویم دو چوکی و چهار نفر.

در زبان دری پنج نوع عدد وجود دارد که قرار ذیل است:

۱. **اعداد ترتیبی یا وصفی:** مانند: اول، اولین، دوم، دومین.
۲. **اعداد اصلی** : عبارت اند از ۱، ۲، ۳، ۴ ....
۳. **اعداد ترکیبی:** اعدادیست که از ترکیب دو یا چند عدد تشکیل شده باشد. مانند: بیست وپنج، شصت و دو، هفتاد وچهار و غیره.
۴. **اعداد توزیعی** : اعدادیست که برای تقسیم واحد ها به نسبت معین بکار میرود. مانند: این قلم ها را بین آنها دو، دو، هفت، هفت و یا پنج، پنج دانه تقسیم کنید.
۵. **اعداد کسری:** اعدادیست که یک قسمت از شی را نشان دهد مانند: نصف، یک سوم، یک چهارم و غیره.

محدودیت های قابل وزن وشمارش		واحدشمارش
۱	به انسان	نفر میگویند
2	به حیوانات اهلی مانند : گاو و گوسفند	رأس میگویند
3	به لباسهای دوخته شده	یک ثوب میگویند
4	به بوت، جراب و دستکش	یکجوره رر
5	به تکه های سرگز و زیاد	توپ رر
6	به شال یا دستمال	یک طاقه //
7	به قالین و گلیم	یک تخته //
8	به کتب	جلد //
9	به انگشتر	حلقه //
10	به مطبوعات (روزنامه) و (مجله)	نسخه یاشماره //
11	به دریشی	یکدست //
12	به گل	یکدسته //
13	به هیزم	یکبار //
14	به طیاره	یک پروند //
15	به عکس	یک قطعه //
16	به اشک یا خون	قطره //
17	به گیلاس، پیاله و بشقاب	درجن //
18	به مسجد	محراب //

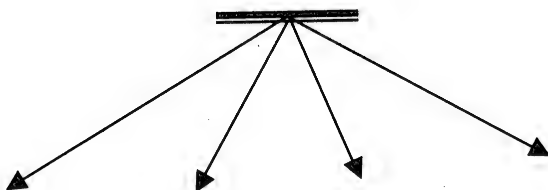
صنف هشتم

فعل

تعریف فعل: فعل کلمه ایست که بر کردن کاری دلالت کند.
مانند: احمد رفت، محمود آمد کلمهء رفت و آمد (**فعل**) است.
و یا مانند شعر زیر:

رفت آنکه رفت و آمد آنکه آمد   بود آنچه بود خیره چه غم داری

اقسام فعل



فعل حال   فعل ماضی   فعل مستقبل   فعل امر ونهی

فعل حال: فعلی است که بر کردن کاری در زمان حال دلالت کند.

مثال: نان میخورم، درس میخوانم و غیره.

مینویسیم، میکنند، میخواند **میخوانید، میرود و میخرد.**

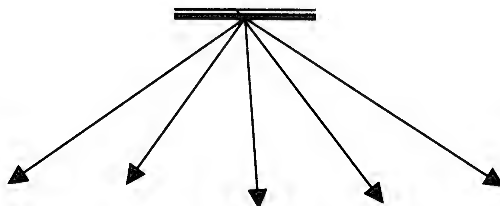
با استفاده از فعل های داخل چوکات صفحهء گذشته جملات مناسب بنویسید.

- من برای دوست خود نامه **میـنویسم**.
- شاگردان از سیر علمی استفادهء موثر **میکنند**.
- شما درس **میخوانید**؟
- محمود مجلهء صباء را **خواند**.
- احمد مکتب **میرود**.
- پدرم برای من کتاب و قلم **می خرد**.

فعل ماضی: فعل ماضی فعلی است که به کردن کاری درگذشته دلالت کند.

مانند: برادرم دیروز درس خوانده بود.

فعل ماضی به پنج نوع است:



ماضی التزامی: آنست که شک و تردید را می رساند. مانند:
شاید شنیده باشی و یا شاید رفته باشد و امثال آن.
مانند: ممکن جلیل را دیده باشم.

- شما شهر کابل را دیده باشید.
- شاید سمیر او را دیده باشد.
- شاید مرغ در دام مانده باشد.

ماضی مطلق: آنست که بوقوع کاری بدون وصف دلالت کند.
مثال: پدری با پسر به شفقت گفت.

که پسندیده دار عادت و خو

که در بیت اول کلمه گفت برگذشته ای دلالت میکند که کاملاً پایان پذیرفته است.
ویا مانند: شریف دیروز از سفر آمد.
در جملهء بالا کلمهء آمد ماضی مطلق است و یا
پارسال این کتاب را خریدم.

ماضی استمراری: آنست که واقع شدن کاری را در زمان گذشته به طریق عادت و استمرار نشان دهد. و علامات آن (می) و یا (همی) میباشد.
مثال: (می رفتم) (همی رفتم)
مثلاً: برادرم همه روزه کار **میکرد**.

- او سال گذشته هر روز ورزش **میکرد**.
- دیروز به کتابخانه **میرفتم** که او را دیدم.
- دیروز در راه پیمائی بودیم کاش شما هم می آمدید.

و یا:

گر آنها می گفتمی کردمی نیکوسیرت و پارسا بودمی

در شعر بالا کلمه می گفتمی ماضی استمراری است.

ماضی قریب:

ماضی قریب: آنست که دلالت کند بر کاری که کاملاً نگذشته باشد. مانند: احمد ایستاده است. یوسف نشسته است.

و یا مانند:

- قالین بافی در افغانستان رواج داشته است.
- کاکایم به حج رفته است.
- زحل هنوز خوابیده است.
- زهره هنوز درسش را نخوانده است.

ماضی بعید: (دور)

ماضی بعید بر فعلی دلالت میکند که زمان وقوع آن دور باشد.

مانند: رفته بودم، رفته بود.

مثال: مسعود دیروز بازار رفته بود.

- احمد صبح وقت اینجا آمده بود.
- او را سال گذشته دیده بود.

ویا

- وقتیکه تو آمدی من کارم را تمام کرده بودم
- قبل از آمدن داکتر مریض مرده بود.
- من در کوهء بلند بالا شده بودم.

فعل مستقبل : (آینده)
فعلی است که وقوع کاری را در زمان آینده پیش بینی کند و برای ساختن این زمان **فعل** (خواهم) و (خواهی) بکار میرود.
مثالها:

من خواهم رفت　ما خواهیم رفت　او خواهی رفت
توخواهی رفت　شما خواهید رفت　ایشان خواهم رفت

تمرین:
در جمله های زیر **فعل مستقبل** استعمال شده شما دقیق خوانده به زیر **فعل مستقبل** آن خط بکشید.

دیالوک:
امسال تصمیم گرفته ایم که کابل برویم ان شاء الله **خواهیم رفت** و همچنان میخواهیم درس خود را ادامه بدهیم به کمک خداوند(**جل جلاله**) ادامه **خواهیم داد**. شما پوهنتون میخوانید؟ اگر نصیب بود **خواهید خواند**.
ویا در اشعار زیر فعل مستقبل را پیدا کرده توسط خط نشانی کنید.
به شاهین باید که باشیم شاد
چو داد زمانه **بخواهیم** از داد
رسید مژده که ایام غم **نخواهد ماند**
چنان نماند و چنین نیزهم **نخواهد ماند**

فعل امر و نهی:

فعلی است که به کردن و یا نکردن کاری دلالت می کند یعنی اگر کاری را انجام دهد فعل امر و اگر انجام کاری را منع کند فعل نهی گفته میشود.

مانند: فعل نهی: نخوان، ننویس
فعل امر : بخوان ، بنویس، بنشین.

مثالها :

۱. برو کارگر باش و امیدوار. (امر)
۲. شریف حاضری صنف را بیآور. (امر)
۳. غرض معلومات به کتاب ریاضی صنف چهارم مراجعه کن (امر)
۴. به دیدن مامایت برو (امر)
۵. هرگز بجای نا معلوم نروید. (نهی)
۶. برو کارکن، مگو که کار چیست. (امر)
۷. با اشخاص نا اهل گشت و گذار مکن، (نهی)

فعل مضارع

فعل مضارع: فعل مضارع فعلیست که بر زمان حال (جاری) و مستقبل (آینده) دلالت کند. مانند: از مصدر رفتن با آوردن لفظ (می) یا بدون آن.

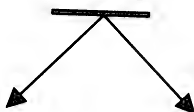
مثلاً: متکلم : میروم، میرویم، یا روم، رویم
مخاطب : میروی، میروید یا روی، روید
غایب : میرود ، میروند یا رود ، روند.

کلمات متکلم، مخاطب و غایب در داخل چوکات زیر داده شده است لطفاً انتخاب نموده به جاهای مناسب بنویسید.

میروم، میرویم ، میروی، میروید ، میروند و میرود

۱. من هر روز مکتب **میروم**.
۲. ما هر روز مکتب **میرویم**.
۳. تو مکتب **میروی**.
۴. شما مکتب **میروید**.
۵. آنها مکتب **میروند**.
۶. او مکتب **میرود**.

انواع مضارع



مضارع اخباری   مضارع التزامی

۱- **مضارع اخباری:** فعل مضارع اخباری آنست که انجام کاری را در زمان حال و آینده به شکل اخبار بیان کند.
مثلاً: میخوانم، میروم، میآیند و میگویند.
و یا: اشرف کتاب میخواند ، احمد هر صبح وقت کتاب میخواند ، حرارت زیاد آب را گرم میکند.

۲- **مضارع التزامی:** فعلی را بیان میکند که واقع شدن آن ثابت نیست اماممکن واقع شود یا فکر واقع شدن آن موجود باشد.
مثلاً: شاید بروم، خواهم رفت، ممکن برود ، خواهد رفت.

ریشهء فعل:

فعل دارای دو ریشه میباشد.

الف: ریشهء زمان گذشته.

ب : ریشهء زمان مضارع.

نوت: محترم معلم صاحب با استفاده از مثالهای بالا تمرینات زیاد بالای شاگردان کار کنید.

ریشهء زمان گذشته عمل و حرکات اجراء شده را افاده میکند.
مثلاً: دید، رفت، آمد، خواند، خورد و امثال آن.
ریشهء زمان گذشته و شخص سوم مفرد یک چیز است. تمام زمانهای گذشتهء فعل از ریشهء زمان گذشته ساخته شده است.
مثلاً: آورد، آر، خواست، خواه، کرد، کن، رو، رفت.

مثال: ریشهء گذشته:

آر:

۱. احمد آب آورد.
۲. محمود میوه آورد.
۳. شریف نان آورد.
۴. تو سبزی آوردی.

مثال: ریشهء گذشته.

خواه:

۱. شیرین آب خواست.
۲. حمیده میوه خواست.
۳. ما نان خواستیم.
۴. شما سبزی خواستید.

کرد:

۱. او کار کرد.
۲. تو کار کردی
۳. ایشان کار کردند.
۴. ما کار کردیم.

کن:

۱. نازیه کار کن.
۲. نسرین کار میکند.
۳. سیمن تو کار بکن؟

ریشهء زمان مضارع (حال و آینده)

خور:

۱. فریده زود باش و غذا بخور.
۲. شما زود غذا بخورید.
۳. شما درس بخوانید.
۴. او درس بخواند.

رو:

۱. شاکر مکتب برو.
۲. او باید مکتب برود.
۳. ما باید خانه برویم.
۴. ایشان مکتب بروند.

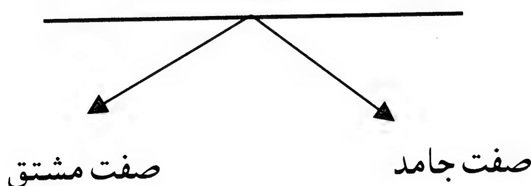
صفت

صفت کلمه ایست که حالت و چگونگی اسم را بیان میکند.
اسمی که برآن صفت ذکر شده باشد موصوف گفته میشود.
مانند: پدر مهربان، سیب سرخ و شاگرد لایق.
کلمات صفت در داخل چوکات داده شده است شما انتخاب نموده در جاهای مناسب بنویسید.

شیر خدا، دانا و لایق، زیبا و مرد دانای

- حضرت علی(کرم الله وجهه) را شیر خدا نیز میگویند.
- مریم دخترک زیبا است.
- پدر احمد شخص دانا و لایق بود.
- دیروز هنگام آمدن بخانه با مرد دانای برخوردم.

صفت از نظر ساختمان بدو قسم است:



الف : صفت جامد: صفتی است که از بن فعل گرفته شده باشد.
مانند: بزرگ، کوچک، دشت، کوه، روز و شب.

مثالها:

۱. مردان بزرگ در زندگی پیروز اند.
۲. قصر کوچک دارالامان در کابل است.
۳. کوه لعل در بدخشان است.

ب - صفت مشتق: صفتی است که از بن فعل گرفته شده باشد.
مانند: گرفتار، کردار و رفتار.
مثال:

ای وای برآن مرغ **گرفتار** که از دی
صیاد شود غافل و در دام بمیرد

ج.- صفت ساده : صفتی است که ازیک کلمه بیشتر نباشد.
مانند: بزرگ ، مردان بزرگ در زندگی پیروز اند.

د - صفت مرکب: صفتی است که از یک کلمه بیشتر باشد. مانند: جهانیان افغانستان را مملکت عقب مانده میگویند.
و یا : در کابل لیسهء ملالی را لیسهء عالی میگویند.

هـ - صفت تفضیلی: صفتی است که برتری یک موصوف را بر موصوف دیگر و یا برتری یک شی را برشی دیگر نشان دهد.
مانند: خوبتر، بدتر، بلندتر، تازه تر، پژمرده تر و امثال آن.

مثالها:

۱. محمود از احمد ذکی تر است.
۲. درخت چنار از درخت بید بلندتر است.
۳. فصل بهار از موسم خزان بهتر است.
۴. هوای کابل نسبت به هوای جلال آباد خوبتر است.

نوت: استاد گرامی با استفاده از مثالهای بالا تمرینات زیاد همرای شاگردان تان کار کنید.

اصوات

اصوات کلماتی اند که برای حالات روحی گوینده بکار میروند و چون مفهوم جمله را دارند اینگونه کلمات را شبه جمله نیز نامیده اند.

اقسام اصوات:

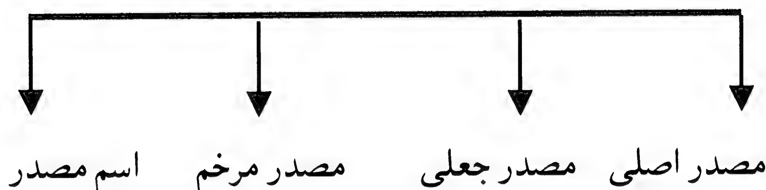
۱. در مورد تحسین: مثلاً: آفرین، به به، مرحبا، بارک الله و غیره.
۲. در مورد تنبیه و تجزیه: زنهار، هان، مبادا و الی.
۳. در مورد تعجب: عجب ها، واه واه و امثال آن.
۴. در مورد امید و آرزو: ان شاء الله، کاش و کاشکی.
۵. در مورد درد و افسوس: دریغا، آخ و فریاد.
۶. در مورد تصدیق: آری، بلی، درست است و البته.
۷. در مورد فرمان: آرام، خاموش، آزاد و ساکت.
۸. در مورد احترام: قربان، بلی و به چشم.
۹. در مورد نفی: هرگز، نخیر، نی و استغفرالله.

مصدر

تعریف : مصدر در لغت جای صدور و یا برآمدن و در اصطلاح دستور زبان کلمه ایست که انجام دادن کاری را بدون قید زمان برساند. علامت آن (دن) یا (تن) است. مانند: از دن، آمدن و از تن، رفتن.

مصدر به چهار نوع است:

انواع مصدر



مصدر اصلی:

مصدر اصلی کلمه ایست که درآخر آن (دن) و (تن) که علامهء مصدر است جاگزین شده باشد. مانند: رفتن، خوردن، گفتن، دویدن، شنیدن، نوشتن و غیره.

مثالهای مصدر اصلی:

۱. در دویدن تمرین بسیار تأثیر دارد.

۲. خوردن میوه جات بسیار فایده دارد.

۳. حمید از رفتن قندهار به کابل خوشوقت است.

ویا:

بدین پنج روز اقامت مناز   باندیشه تدبیر رفتن بساز

مصدر جعلی:

مصدر جعلی آنست که با آوردن فعل های کمکی یا معاون کردن، شدن و مانند اینها را مصدر سازند و خود کلمه ها علامهء مصدری را نداشته باشد.

مثلاً: رنگ کردن، تاریک شدن، اره کردن و غیره.

مثالهای مصدر جعلی:

۱. رنگ کردن اسباب آهنی از زنگ زدن جلوگیری میکند.

۲. از بلند شدن آفتاب جهان روشن میشود.

۳. غروب آفتاب سبب تاریک شدن دنیا است.

۴. سرکشی کردن از قانون جرم است.

مانند:

علم آدمیت است و جوانمردی

ورنه ددی به صورت انسان مصوری

مصدر مرخم (مخفف):

که حرف (ن) را از آخر مصدر اصلی حذف کنند، مصدر مرخم بدست آید.

مانند: رفت و آمد، گفت و شنود، خرید و فروخت.

مثالهای مصدر مرخم:

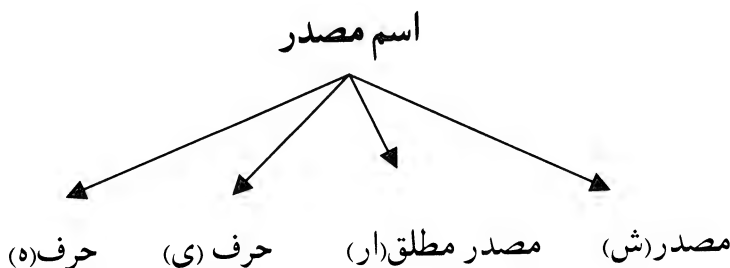
۱. من از رفت و آمد زیاد تو خسته شده ام.
۲. سلیم با برادر خود گفت و شنود داشت.
۳. تجار از خرید و فروخت فایده میکند.
۴. خریدو فروخت اشیاء را سوداگری میگویند.

و یا مانند نشست:

رفتم اگر ملول شدی از نشست ما
فرمای خدمتی که براید ز دست ما

اسم مصدر ـ حاصل مصدر:

اسم مصدر آن است که حاصل معنی مصدر را برساند. مانند: دانش، گفتار که معنی دانستن و گفتن را میدهد.



الف ـ مصدر شین:

۱. آموزش ادبیات خوش آیند است.
۲. پرورش سالم صحت مندی اطفال را بار میآورد.
۳. خواهش بیجا خوش آیند نیست.
۴. سخاوتمندان بخشش های نیکو دارند.

ب ـ مصدر مطلق ار:

۱. از گفت، گفتار
۲. از رفت، رفتار
۳. از دید، دیدار
۴. از کرد، کردار

ج ـ حرف (ی):

۱. از سرد، سردی
۲. از گرم، گرمی
۳. از خوب، خوبی
۴. از بد، بدی

د ـ حرف (ه):

۱. از کرد، کرده
۲. از رو، رونده
۳. از شو، شونده
۴. از کن، کننده

صنف نهم

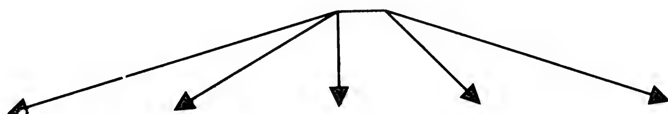
قیـد

تعـریف: قیـد کـلمه ایست که حـالت و چگونگی زمان، مکان و سبب مقید فعل را در جمله بیان کند.

مـثلاً: وقـتی میگویـم مدیـره صـاحب سـخنرانی کـرد. شنونده میپرسد چگونـه سخنرانی کرد در جواب می گوییم مدیره خوب سخنرانی کرد. پس کلمهء خـوب چگـونگی انجام یافتن فعل را نشـان میدهـد. بـاز شـنونده می پرسـد: کجـا سـخنرانی کـرد؟ جواب میدهیـم. مدیـره امـروز ایـنجا سـخنرانی کـرد در نـتیجه کـلمهء امـروز زمـان وقـوع فعـل را نشـان میدهـد. اگـر بگوییـم مدیره بسیار خوب سخنرانی کرد.

کلمهء بسیار خوب قید است مقید ساخته است که اینگونه قید ها را قید مقید نامند.

انواع قـید



قید زمان قیدمکان قیدترتیب وعدد قید استثنا قید مقدار

قید زمان: کلمه ایست که وقت و زمان انجام کار را واضح سازد. مانند: دیروز، امروز، دیشب، گاه گاهی، فردا، دوشنبه، پارسال، امسال، پیوسته، همیشه و غیره.

مثالهای قید زمان:

۱. فرزانه دیروز از سفر آمد.
۲. مریم یکسال است که کار میکند.
۳. فاطمه فردا دفتر می آید.

و یا:

از آن به دیر مغانم عزیز میدارند
آتشي که نمیرد همیشه در دل ماست

نوت:

- **الف:** ممکن است یک جمله دارای چند قسم از قیود باشد.
  مانند: بهرام، امروز اینجا خوب کار کرد.
- کلمه (امروز) قید زمان و (اینجا) قید مکان و (خوب) قید وصف و کیفیت است.
- **ب:** ممکن است قیدی برسه قید دیگر افزوده شود.
  مانند: احمد بسیار دیر به خانه بازگشت.

قید مکان: کلمه ایست که انجام دادن کاری را در جای مشخص نشان میدهد.

مثلاً: اینجا، آنجا، هرجا، همه جا، بالا، پایین و غیره

قید ترتیب و عدد: آنست که ترتیب، تعداد و مرتبه یک کار را روشن سازد.

مثلاً: دسته، دسته رفتند، که (دسته، دسته) قید است. و یا گروه، گروه، فوج، فوج، یگان، یگان، اول، دوم، سوم.

مثالها:

۱. مردم دسته، دسته به عیدگاه میآمدند.
۲. شاگردان مکتب گروه، گروه از مکتب می برآمدند.
۳. لشکریان فوج، فوج بطرف قرارگاه خود میرفتند.
۴. بار اول نیست بلکه سوم بار است با شما ملاقات میکنم.

قید استثنا: عبارت از قیدیست که بین یک کار، و کارهای دیگر فرق قایل شود.

مانند: جز، مگر، جز که، مگر که، الی.

۱. هرچه می گوئی بگو مگر از عیب او چیزی مگو.
۲. همه را میخواهم الی حشمت را که قهر است.
۳. به غیر از تو و بدون از او انتظار همکاری از کسی ندارم.

کلمات: جز، مگر، الی، بغیر و بدون قید.

و یا:

عبادت بجز خدمت خلق نیست

به تسبیح و سجاده و دلق نیست

قید مقدار: عبارت از قیدیست که اندازه و مقدار کار را نشان دهد و این کلمات عبارتند از پاک، بسی، سراسر، همه، بیش، اندک و غیره.

و یا:

هرکه پرهیز و علم وزهد فروخت
خرمنی گرد کرد و پاک بسوخت

قید وصف: این قید را بنام حالت و کیفیت مینامند که انجام کاری را در حالت جریان آن واضح میسازد.

مانند: خندان، گریان، سواره، پیاده، لنگ لنگان، عاقلانه، آشکار، نهان و غیره.

مثال:

١. چشم گریان تأثیر عاطفی بر جانب مقابل دارد.
٢. لب خندان همچنان تأثیر خوشوقتی بر انسان دارد،
٣. گفتار روان اثر خوب بر شنونده دارد.

قید شک و تردید: کلمه یی که در انجام کاری شک و تردید را نشان دهد و انجام واضح نباشد قید شک و تردید نامیده میشود. مانند: شاید، گویا، مگر، پندارم، گمانم و احتمالاً.

مثال:

١. شاید او از عزم خود منصرف شده باشد.
٢. احتمالاً ترا کمک و رهنمائی خواهد کرد.
٣. او به گمان اغلب تصمیم خود را گرفته باشد.
۴. به پندار تو کار ختم است ولی من باور ندارم.

قید تأکید: این قید را که بنام ایجاب و تصدیق نیز میگویند قیدیست که در انجام کار تأکید و تصدیق را نشان دهد مثلاً: آری، لابد، ناچار، براستی، مسلماً، بدون شک و غیره.
مثالهای تأکید:

۱. هر شاگرد پس از کوشش، لابد کامیاب است.
۲. بلی چیزیکه تو میگوئی درست است.
۳. امسال درس ام را ادامه داده نتوانستم، مادرم مریض بود و من ناچار بودم.
۴. او به راستی شاگرد لایق بود مگر من نمی شناختم.

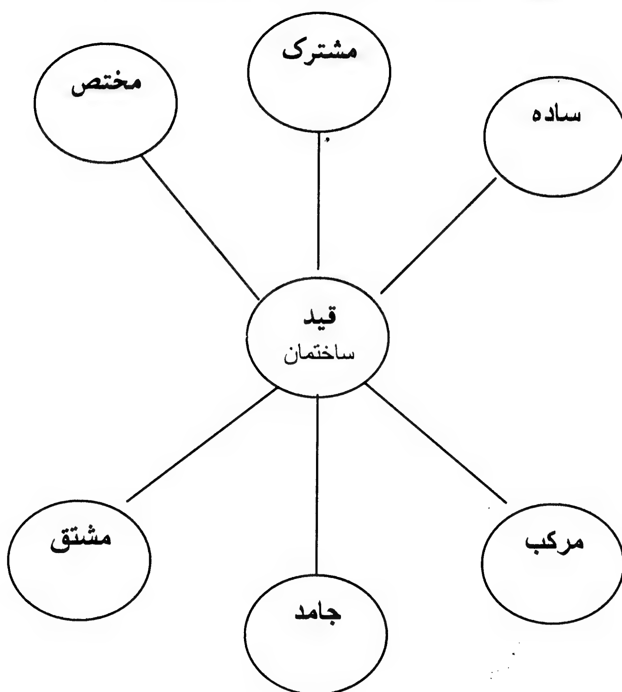
قید استفهام: قیدیست که چگونگی انجام کاری را بصورت سوال بیان کند.
مانند: تاکی، برای چی، چرا، تا چه وقت، بکدام دلیل و امثال آن. مانند:
۱. تاکی غفلت به درس؟
۲. چرا درس نمی خوانی؟
۳. تا چه وقت کوشش به درس ها نمی کنی؟

قید تمنا: قید تمنا چگونگی و انجام کار را بصورت خواهش و آرزومندی بیان میکند. مانند: کاش و ای کاش.
مثالهای قید تمنا:
۱. ای کاش نمی فهمیدم.

۲. چی میشد اگر به ریاضی مشروط نمی‌ماندم.
۳. کاش آن شاگرد لایق را نمی شناختم.
۴. ای کاش او را نمی دیدم.

ساختمان قید

قید را از نظر ساختمان به شش دسته تقسیم کرده اند:



قید ساده: قیدیست که از یک کلمه بیشتر نباشد. مانند: تند.

مثالها:

۱. محمود **تند** گپ می زند.

۲. کریم **تیز** راه میرود.

۳. شریف **خوب** کار میکند.

۴. حمیده **شرین** گفتار است.

قید مرکب: قیدیست که از یک کلمه بیشتر باشد. مانند: بزحمت.

مثالها: گاه گاه، سریع تر، گلستان.

۱. او بزحمت راه میرود.

۲. طیاره سریعتر پرواز میکند.

۳. فریُده به تماشای گلستان رفت.

۴. سیما از دیدن گلزار بهاری خوش شد.

قید جامد: قیدیست که از بن **فعل** گرفته شده باشد. مانند: هرگز.

مثالها:

۱. فریده هرگز دروغ نمی گوید.

۲. شکریه لابد به شفاخانه میرود.

۳. من ابداً ترک وطن نکرده ام.

۴. گاهی شده باشد که تو مریض بوده باشی.

قید مشتق: قیدیست که از بن **فعل** گرفته شده باشد.
مانند :(نالان).
مثلاً:

۱. او نالان و حیران مانده بود.
۲. فریده خندان میگفت: بیا بصحرا برویم.
۳. زینب گریان و فریاد میکرد.
۴. غفور اسپ خود را در میدان بزکشی جولان میداد.

قید مختص: قیدیست که فقط نقش قیدی داشته باشد.
مانند: همیشه . مثالها: .

۱. وحیده همیشه درس میخواند.
۲. فهیمه دایم در تلاش است.
۳. سرور صحیح کار میکند.
۴. استاد انگلیسی سوال غلط را صحیح کرد.

قید مشترک: قیدیست که بین قید و سائر کلمات مشترک باشد.
مانند: خوب، بدکردار، زیبا و قشنگ.
مثالها:

۱. شخص صالح **خوب** پیش آمد می کند.
۲. افراد جاهل **بدکردار** می باشند.
۳. گلها زیبا و **قشنگ** اند.

پیشوندها، میانوندها و پسوندها

در زبان دری مانند دیگر زبانها حروفی وجود دارد که وقتی در سر، میان و آخر کلمه داخل شود معنی کلمه را تغییر میدهد که به سه قسم است:

۱. پیشوند
۲. میانوند
۳. پسوند.

حرف هائیکه در سر کلمه داخل میگردد پیشوند و حرف هائیکه در بین کلمه می آیند میانوند و حرف هائیکه در آخر کلمه می آیند بنام پسوندها یاد میگردند. انواع پسوندها و پیشوندها زیاد است که در اینجا مختصر شانرا مینویسیم.

مثالهای مالکیت و اتصال : مانند: مند.

۱. خردمند، هوشمند، دانشمند، ارجمند و عزتمند.
مثلالها: استاد جاوید شخص دانشمند است.

- احمد غیرتمند است.
- حسینه ارجمند است.

برای جلوگیری از تکرار:

پیشوندها عبارت اند از: بی ادب، با ادب، بنام، ناکام، همدوش و غیره.

مثالها:

- آدم بی ادب در بین هزارنفر تنهاست.
- آدم با ادب را همه دوست دارند.
- به نام نیک همه کس افتخار میکنند.
- آدم تنبل همیشه در زندگی ناکام است.

میانوندها عبارت انداز: رنگ به رنگ، گوناگون، پیچ در پیچ وغیره.

مثالها:

- باغ بابر گلهای رنگ به رنگ دارد.
- در باغ بابر میوه های گونا گون وجود دارد.
- کارهای دنیا پیچ در پیچ است، مگر با کوشش راه حل پیدا میگردد.

مثالهای از پسوندهای مالکیت و اتصال:

مند: سودمند _ احمد غیرتمند است.

گین: شرم گین.

ناک : خطرناک

وار : امیدوار

آنه : دخترانه

اش : دختر اش

نام : نیک نام

ور : نام ور

گار : آموزگار

نی : خوردنی

مثالهای پسوند مالکیت و اتصال :

گین :

۱. پلوشه شرمگین است.
۲. پروین غمگین است.
۳. نسرین اندوهگین است.

ناک

۱. او خطرناک است.
۲. تاریکی شب بیمناک است.
۳. جدائی از دوستان المناک است.
۴. مرگ عزیزان غمناک است.

مثالهای پسوند های مالکیت و اتصال:

وار :

۱. صفیه **امیدوار** است.
۲. حاتم طائی سخاوتمند و **بزرگوار** است.
۳. پروین **سوگوار** است.
۴. زندگی نسیمهء شان **شاهوار** است.

آنه :

۱. پیش آمد او دوستانه بود.
۲. او تا هنوز لباسهای دخترانه می پوشد.
۳. بیچاره باصبر مردانه از انتقام درگذشت.
۴. از گله های زنانه او به تنگ آمدم.

گون:

۱. سرخی رخسار او **لاله گون** بود.

۲. پیراهن سفید **سیمگون** به زیبائی عروس زیبا افزوده بود.

۳. عالم **نیلگون** از فراق برایم تیره و تار شد.

مثالهای پسوند مالکیت و اتصال:

وش:

۱. آن مهوش پریسا هنگامه در عالم انداخت.

۲. پریوش نازنین از ناز بر بستر پر نمی خوابید.

۳. سیاه وش، نقره فام خرامان، خرامان برپردهء دلها پا می نهاد.

۴. پای زیب نقره یی با پایپوش نقره وش بر زیبنده گی دل آرا می افزود.

فام :

۱. گلوبند طلا با رنگ زرفام درگردنش چه جلوه ای داشت.

۲. دندانهای صدف مانند و رنگ نقره فام داشت.

۳. رخ گلفام داشت.

۴. بوی خوش مشکفام بهاری بروح و روان انسان طراوت می بخشد.

مثالهای پسوند مالکیت، اتصال و صفت:

ور :

۱. فرزند دانشور سهراب از صفت دلاوری هم برخوردار بود.
۲. هرکس از حاصل زحمت خود بهره ور میگردد.
۳. شخص سخنور از فیض هنر خود شنونده را مستفید می سازد.
۴. کشتی در آب شناور است.

گار:

۱. خدمتگار صادق را هرکس دوست دارد.
۲. طلبگار علم به هدف میرسد.
۳. عالمه پرهیزگار است.
۴. فاطمه آموزگار است.

نی :

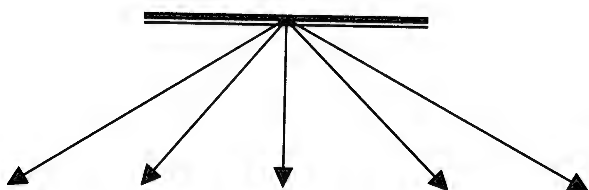
۱. ما محرومان زمان خوردنی های خوب را نخوردیم.
۲. همچنانکه نوشیدنی های گوارا ننوشیدیم.
۳. شاید دیدنی های خوشی افزا را هم نبینم.
۴. چنانکه شنیدنی های مناسب را نه شنیدیم.

حالت اضافه

حالت اضافه آنست که اسم مضاف الیه واقع شود. بدان که اسم تمام بوده و محتاج به کلمهء دیگر نیست.
مانند: درس، کتاب، مرغ، جلد، باغ و خانه که اینها ناتمام است و معنی آن با کلمهء دیگر تمام میشود
مانند: درس امروز، کتاب احمد، مرغ هوا، جلد کتاب، باغ دبستان و خانه احمد.

اسمی که دارای متمم است، مضاف و متمم آن رامضاف الیه نامند:
مضاف الیه گاهی یکی است. مانند: زنگ درس، تاج خروس، بال مرغ، علامت آن اضافه کسره یی است که به آخر مضاف و پیش از مضاف الیه آورده شود:

انواع اضافه



اضافه ملکی اضافه تخصیصی اضافه بیانی اضافه تشبیهی اضافه استعاری

۱. **اضافه ملکی:** اضافه ملکی آن است که ملکیت و دارایی را برساند. مانند: کتاب یوسف و باغ پرویز.

مثالها:

۱. موتر جمشید جدید است.
۲. اسپ قطغن مشهور است.
۳. حویلی نازنین زیبا است.
۴. هوای افغانستان معتدل است.

و یا

گربه غربتی رود از شهر خویش

سختی و محنت نبرد پینه دوز

۲. **اضافه تخصیص:** در اضافه تخصیصی مضاف مخصوص مضاف الیه است.

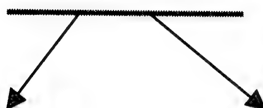
مانند: جلد کتاب، جلد مخصوص کتاب است و یا دیوار خانه، در باغ فردوس است.

یادداشت: فرق میان اضافه ملکی و تخصیصی آن است که در اضافه ملکی مضاف الیه، انسان و شایسته و قابل مالکیت است و در اضافه تخصیصی مضاف الیه غیر انسان و شایسته و قابل مالکیت نیست. مثلاً: وقتی بگوئیم: خانهء احمد (خانه ایکه ملکیت احمد است) و چون بگوئیم: میوهء باغ (میوه ایکه مخصوص باغ است.)

مثالها:
۱. نگین انگشتر رنگ سرخ دارد.
۲. رنگ قلم آبی است.
۳. ملکهء حسن جایزه گرفت.
۴. قهرمان پنگ پانگ معرفی شد.

۳. اضافی بیانی: در اضافه بیانی مضاف الیه جنس و نوع مضاف را بیان میکند.
مانند: انگشتر طلا، روز جمعه و درخت سیب

انواع اضافه بیانی



اضافه جنسی — اضافه نوعی بیانی

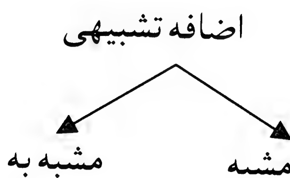
الف: بیانی جنسی: مضاف الیه جنس مضاف را بیان میکند.
مانند: گوشوارهء طلا، انگشتر نقره، شربت انار و بوتل آب.
مثالها:
۱. حبیبه گوشوارهء طلا خرید.
۲. نسیمه انگشتر نقره یی دارد.
۳. شریفه گیلاس شربت انار به من داد.
۴. بوتل آب را از یخچال بگیر.

ب : اضافه بیانی نوعی (توضیحی): مضاف الیه نوعی مضاف را بیان میکند یا مضاف الیه در مورد مضاف توضیح میدهد و آنرا واضح و آشکار می سازد.
مانند: عید فطر، عید قربان، کتاب گلستان و مثنوی مولوی.
مثالها:

۱. بعد از ختم ماه مبارک رمضان عید فطر می آید.
۲. عید قربان و رمضان روز های خوش مذهبی ما میباشد.
۳. کتاب گلستان یکی از شاهکارهای زبان دری میباشد.
۴. مثنوی مولوی شاهکار ممتاز زبان دری میباشد.

اضافه تشبیهی

۴. اضافه تشبیهی: در آن معنی تشبیه است. مانند: سرو قد یا قد سرو که قد را به سرو و یا سرو را به قد تشبه میکنند. و بردو نوع است:



۱. **مشبه:** یعنی مضاف به مضاف الیه تشبه شده است.
مانند: آب **لعل** و لب **لعل**.

۱. **مشبه به:** یعنی جای مضاف الیه و مضاف عوض شده است. مانند: **لعل** و آب. لب و **لعل**.

مثال:

من که از یاقوت و **لعل** اشک دارم گنج ها
کی نظر در فیض خورشید بلند اخترکنم

در بیت بالا **لعل** اشک مشبه به میباشد.

۵. اضافه استعماری (مجازی): که در آن مضاف در غیر معنی حقیقی خود بکار میرود. مانند: پای فلک و دست روزگار. اضافه استعاری در حقیقت همان اضافه تشبیهی است که یکی از پایه های اصلی آن یعنی مشبه و مشبه به حذف شده در عوض یکی از متعلقات آنها گفته میشود مانند: خون خورشید (انسان به خورشید تشبه شده ولی خود انسان حذف گردیده فقط خون که یکی از متعلقات آن است ذکر گردیده است). مانند:

اگر این داغ جگر سوز که برجان من است
بردل کوه نهی سنگ بر آواز آید

در شعر بالا دل انسان بر دل کوه تشبه شده است.

۶. **اضافه اقترانی (نزدیکی):** آن است که نزدیکی معنوی مضاف را با مضاف الیه برساند.
مانند: سر بندگی، دست ادب و پای ارادت.

دست طمع چو پیش کسان می کنی دراز
پل بسته ای که بگذاری از آبروی خویش

۷. **اضافه نبوت (فرزندی):** مضاف فرزند مضاف الیه باشد.
مانند: سام نریمان، عیسی مریم و موسی عمران.
و یا:
جانم ملول گشت ز فرعون و ظلم او
او نور موسی عمرانم آرزوست

۸. **اضافه وصفی:** اضافه ای است که معنی وصفی دارد. معمولاً صفت بعد از موصوف می آید. مانند: کتاب خوب، مرددانا و کار خیر.

آن که دل به غشق دهی خوش دمی بود
درکار خیر حاجت هیچ استخاره نیست

جمله

هرگاه چند کلمه با یکدیگر مرکب شوند و میان آنها اسناد باشد، آن را جمله یا گفتار گویند و در صورت که جمله چنان باشد که برای شنونده مفید باشد و اگر گوینده خاموش شود، شنونده در انتظار نماند. آنرا کلام، سخن یا جمله تام نامند.

جمله و اقسام آن: جمله انواع مختلف دارد اما درین بخش مختصراً و بصورت فشرده از آن یاد آوری می نمائیم.
جمله از ترکیب دو یا چند کلمه که درمیان شان مناسبت موجود باشد ساخته شده است و بر دو نوع است.

۱. جملهء تام
۲. جملهء ناقص

۱. **جمله تام:** آنست که از نسبت یک کلمه به کلمهء دیگر معنی تام حاصل شود مثلاً آب و هوای افغانستان معتدل است.
۲. **جمله ناقص:** آنست که از یک کلمه به کلمهء دیگر معنی کامل بدست نیآید. مثلاً: کتاب حامد و دوست مهربان.

در مثالهای فوق ملکیت کتاب به حامد نسبت داده شده و در مثال دوم مهربان چگونگی دوست را بیان میکند که هیچ یک از

این مرکب معنی تام را ارائه نمیکند. جملات تام و ناقص گاهی ساده بوده و گاهی هم مرکب اند.

ارکان جمله

جمله سه رکن اصلی دارد.

۱. مسنبد الیه
۲. مسند
۳. ارکان جمله

۳. رابطه: مسند الیه (مسند رابطه)

۱. **مسند الیه یا فاعل** : کلمه ایست که فعل یا حالت یا صفت را برآن نسبت دهند. مثلاً: احمد شاه بابا پادشاه بود. که احمد شاه بابا فاعل یا مسند الیه گفته می شود.

۲. **مسند:** فعل یا اسم یا صفتی است که مسند نسبت دهنده باشد. مثلاً: در جمله بالا پادشاه مسند است.

۳. **رابطه:** کلمهء را گویند که مسند الیه را باهم پیوند دهد. مثلاً: درخت سبز است. درخت مسند الیه، سبز مسند، است رابطه میباشد. زمانیکه مسند فعل باشد وظیفهء رابطه را سبز انجام میدهد. مثلاً: حامد آمد که حامد در این جمله مسند الیه کلمه آمد مسند و رابطه نیز میباشد.

جمله بندی یا نظم و ترتیب آن

در جمله های زبان دری نخست مسند الیه بعد مسند سپس رابطه ذکر میگردد و اگر جمله اجزای دیگر داشته باشد ترتیب معمولی و طبیعی آن چنین است:

۱. قید مکان و زمان
۲. مسند الیه و متمم آن.
۳. مفعول صریح و متمم آن.
۴. مفعول به واسطه .
۵. قید و صفی
۶. مسند و رابطه ذکر میگردد.

مثلاً: امروز برادر من درس خود را برای هم صنفان خود خوب شرح داد.

- امروز ـ قید زمان
- برادر من ـ مسند الیه (فاعل)
- درس خود را ـ مفعول صریح
- برای همصنفان ـ مفعول با واسطه
- خوب ـ قید وصفی
- شرح داد ـ مسند و رابطه

یادداشت: در نوشته های امروزی قید زمان را گاهی مقدم و زمانی مؤخر ذکر میکنند که در معنی تأثیر نمی کند. مثلاً:

دیشب دوستم از سفر آمد یا دوستم دیشب از سفر آمد. بعضی اوقات نظر به ضرورت مسند را بر مسند الیه مقدم میدارند. مثلاً: در مواردیکه ذکر مسند مقصد اصلی متکلم باشد. بطور مثال:

- احمد امروز سخت بیمار است.

در جملهء بالا احمد اسم خاص، مفرد و مسند الیه.
امروز: قید و ظرف زمان.
سخت: قید تأکید.
بیمار : مسند.
است : رابطه.

یکبار دیگر تکرار میگردد جملات که در آن اسم ذکر می گردد مسند الیه بوده و جملات که در آن فعل باشد آنرا بنام مسند ذکر می نمایند.

تجزیه و ترکیب

اگر در یک جمله کلمه ای را جدا از بقیه کلمات مورد بحث قرار دهیم آنرا تجزیه کرده ایم و اگر نقش کلمه ای را در جمله تعیین کردیم به ترکیب آن پرداخته ایم. مثلاً: در جملهء ((احمد به فقرا کمک میکند)) کلمهء احمد در تجزیه اسم مفرد، ذات، خاص، معرفه ، ساده و جامد است و این ها خصوصیاتی هستند که کلمه احمد به تنهائی و بدون توجه به بقیه کلمات جمله دارا میباشد.

اما در ترکیب باید ببینیم که کل جمله چه نقشی دارد چنانچه ملاحظه میکنید عمل کمک کردن را انجام میدهد بناءً فاعل است.

اگر مقصود این باشد که کلمه احمد را در جملهء بالا ترکیب نمائید ممکن است به یکی از سه صورت زیر سوال نمود:

۱. کلمهء احمد از لحاظ ترکیب چیست؟
۲. کلمهء احمد در این جمله چه نقشی دارد؟
۳. کلمهء احمد در این جمله چه حالتی دارد؟

در تجزیه و ترکیب قوانین خاص وجود دارد

آنچه در ترکیب اسم باید در نظر داشت قرار ذیل است:

۱. فاعل: احمد آمد.
۲. مسند الیه: علی بیمار است.
۳. مسند: نام او علی است.
۴. مفعول بیواسطه: علی را دیدم.

تمرین:

در عبارات ذیل مسند الیه و مسند داده شده است به شاگردان بگوئید تا زیر مسند الیه و مسند را با کشیدن خط نشانی کنند. احمد/ پسر ساعی است. کتاب بهترین رفیق است. دانایی توانایی است.

صنف دهم

اصول تنقیط یا نشانه گذاری

هرگاه پیرامون سیر، تعریف و چگونگی ادبیات کشور مان بگونهء مفصل سخن به میان آوریم به وقت زیاد ضرورت خواهیم داشت که از حوصلهء برنامهء تنظیم شده مان بیرون خواهد بود. بناءً بگونه فشرده در زمینه نظر یکی از ادب شناسان را بر میگزنیم امید است تصویری خوب و همه جانبه باشد از ادبیات پر بارمان.

یکی از ادب شناسان را عقیده برین است که ادب در اول (هذب) بوده که عبارت است از صفا (پاک و خالص) مانند نهال، بته و یا درختی که عاری و منزه از شاخه ها و پنجه های اضافی (درخت پیراسته شده) که با مرور زمان همین (هذب) جایش را داده است به (هذب) و سپس به (ادب) که معنایش این است: اطوار، معاملات نیکو، مدنیت، دانش، قواعد و غیره.

پس از همین جهت است که ادیبان و ادب شناسان یک نبشتهء خوب و مقبول را نوشته میدانند که نگارنده توانسته است با آگاهی آنرا آغاز کرده با شعور ادامه داده و با هوشیاری به پایان رسانیده است.

چون علامه گذاری دریک نبشته چه کتاب باب باشد و یا مجله، روز نامه باشد و یا جریده و حتی نامه های شخصی نهایت

درخور ارزش و اهمیت به شمار میرود پس حتی المقدور به توضیح و تشریح آن در فرصت که داریم خواهیم پرداخت تا به نشانه ها یکبار دیگر آشنا شده همچنان مراعات کردن نشانه ها در نگارش خواننده و نویسنده را به مشکلات مواجه نکرده کاربرد نشانه ها برای بهتر فهماندن مقصود، آسانی و روانی درخوانش، رعایت وقف و مکث تغییر دادن لحن جمله ها و عبارات بنا بر ضرورت و جزء آنهاست. از اینکه نقطه گذاری به جمله ها و عبارات صراحت میبخشد بنابرآن کار برد آن در جاهای مناسب امریست درخور عمل. اگر این نشانه ها در جای معین استعمال نگردند نبشته ها را از نگاه مفهوم تغییر میدهد پس ضرور است که هنگام نشانه اصول تنقیط را مراعات کنیم.

۱. نقطه (۰) در زبان انگلیسی بنام Fullstop یاد میشود.
(الف) در پایان آن جمله ها قرار می گیرد که پرسشی، ندائی و تعجبی نباشند.
بطور مثال:

- پایتخت افغانستان کابل است.
- آب و هوای کابل معتدل است.
- آموختن علم بر مرد و زن مسلمان فرض است.

و یا:
۱. مولانا جلال الدین بلخی مثنوی سرای مشهور افغان است.

۲. صلح ضرورت زندگی ما میباشد.
۳. صلح از بهترین نعمت های زندگی است.
۴. بلی، تو گفتی! من تحصیل خود را تمام میکنم.

ب:
۱. کتاب بینوایان چاپ سال ۱۹۷۸م خواهد بود.
۲. گلستان سعدی در سال ۹۶۵هـ. ش طبع شد.
۳. کتاب شفا در سال (۱۰۶) هـ. ق به طبع رسید.

۲. کامه (،):

الف: هرگاه چند واژه یا عبارت پهلوی هم بیآیند باید توسط (واو) های عطف بهم پیوند یابند در همچو موارد (واو) ها حذف و بجای آنها کامه (،) گذاشته میشود(و پیش از فرجام آخر) بزبان ساده تر نوشته شود. واژه عطف شده به واژه پیشین (واو) نوشته میشود بگونهء مثال در کلمهء سابق می نوشتیم که:

(احمد و محمود و مکی و سپوژمی این دو خواهر و برادر از صنف اول تا صنف دوازدهم اول نمره بودند) و بدین ترتیب (واو) های عطف را از بین نام های احمد، محمود، مکی و سپوژمی برداشته و به جای آن علامهء کامه (،) را جانشین میسازیم که درین صورت(واو) عطف قبل از اسم سپوژمی بجای خود میماند.

و یا اینکه یک نوشته بی جان و غیر هنرمندانه بی تأثیر و دلتنگ کننده و خسته کن، عاری از مفاد خواهد بود.

باید (واو) های عطف پس از تأثیر دلتنگ کننده خسته کن حذف شود و با جا بجا کردن کامه اینطور نوشته شود که: یک نوشته بیجان و غیر هنرمندانه بی تأثیر، دلتنگ کننده خسته کن و عاری از صفا خواهد بود.

الف : مثالهای کامه (،) :

۱. قالین، قره قل، پوست و پشم از جملهء صادرات عمدهء وطن ما بشمار میرود.
۲. شهرهای مشهور افغانستان عبارت اند از: کندهار، کابل و مزار شریف.
۳. دوستان نادان، جاهل و بخیل همواره باعث درد سر و تشویش اند.
۴. به صنف چهارم مضامین تاریخ، جغرافیه، هندسه و پشتو دفعتاً زیاد میگردد.

ب :

۱. شناخت پروترون، الکترون و نیوترون که قسمت های عمدهء ساختمان هستوی عناصر است فوق العاده مهم میباشد.
۲. در جدول مندلیف، موقعیت عناصر چه در ستونها و چه در قطارها بیانگر خصوصیات مهم آنها میباشد.

۳. موقعیت ممالک نظر به عرض البلدها، دوری، نزدیکی و ارتفاع از بحر هر کدام در اقلیم آنها تأثیر بسزائی دارند.
۴. مراعات نکات املائی، انشائی و استعمال لغات مناسب هریک در نوشتن یک مضمون موثر میباشد.

ج:

۱. نه، هرگز بکتاش را ندیده ام.
۲. بلی، حضرت بی بی حوا مادر اول انسانهاست.
۳. باخبر، پیش از داخل شدن فکر بر آمدن را بکن.
۴. خیر، به هر قسم که باشد خود را میرسانم.
۵. بسیار خوب، تصمیم گرفتی (بلی)
۶. چیزیکه شنیدی، قابل قبول است؟ نه.

د:

۱. تتبع و نگارش، شهرستانی، ج.، ا، کابل: پوهنتون، ص. ۶۷.
۲. قوانین املا نویسی، پوهاندالهام، ج. ۱، کابل: وزارت معارف ص. ۲۱
۳. نامه نگاری، مین فر، ح، ۲، تهران انتشارات امیر کبیر ص. ۴۰.

۴. دستور زبان، نگهت، ج. ۱، تهران: بنیاد فرهنگ، ۱۳۶۱ هـ. ش. ص.۱۲

یادداشت به ارتباط مراعات نمودن کامه (،) :

اگر یکی از واژه های بلی، نه، نی، خیر و امثال آنها آغازگر جمله باشد کامه گذاشته میشود و بعداً جمله ادامه میآبد بدینگونه:

- بلی، من کابل را دوست دارم.
- نه، هرگز بکتاش را ندیده ام.
- نی، اول فکر کن و باز عمل.
- خیر، چای سبز را خوش دارم.

باید متوجه بود که هرگاه همین واژه ها تنها نوشته شوند پس از آنها نقطه(.) گذاشته میشود نه کامه (،) بدین ترتیب:

- مکاتب مرخص شدند؟
- بلی.

و یا:

- آیا میل دارید امسال تابستان به پغمان بروید؟
- خیر.
- نه.

۳. سمیکولن (ویرگول با نقطه، مفرزه) (؛)

الف: برای جدا کردن فقره ها و جمله هائیکه پیهم آیند و به هم مربوط باشد ولی ایجاب گذاشتن نقطه را ننماید نوشته میشود. مانند:

از بدسگالان خوشم نمی آید؛ از ساده لوحان بدم می آید؛ راستان و نیکو سرشتان را دوست دارم.

یا: باید دانست که کتابهای درسی مکاتب در زمینه های گوناگون نوشته میشوند. به این سخن که در زمرهء کتابهای درسی ریاضی و فزیک هست؛ کیمیا و بیولوژی هست؛ تاریخ و جغرافیه هست؛ فلسفه و اقتصاد سیاسی هست؛ زبان و ادبیات دری هست؛

ب: در جمله ها پیش از واژه های ((مثلاً، مانند: بگونه، مثال، به حیث نمونه، چون)) و امثال آن که بمنظور ایراد مثال بیآیند نوشته میشود؛ و بدینترتیب: سهو و فراموشی یا اشتباه و غلطی در کار برد نشانه ها ممکن نوشته يي را بی معنا گرداند یا غیر از آنچه نویسنده خواسته است جلوه دهد؛

به طور مثال: احمد دیروز بکابل رفت، می نویسیم که: احمد دیروز به کابل رفت؟ یعنی بعد از رفت علامت سوالیه را کار میگیریم جملهء سوالیه نیست سوالیه می سازیم که در نتیجه یک عبارت درست را دگرگون ساخته و برخلاف آنچه خواسته ایم.

مثالهای سمیکولن (؛) :

الف:

۱. از آدم بی حیا خوشم نمی آید؛ سفید چشم های بد زبان را بسیار بد می بینم؛ افراد خوش اخلاق و صادق را دوست دارم.

۲. متوجه باید شد که مراد از زندگی صرف خوردن یا نوشیدن و خوابیدن نیست، بلکه در خدمت اجتماع هم سهیم بودن است.

۳. هنر تنها زیبا شناسی؛ زیبا پسندی؛ نه، بلکه زیبا آفرینی هم است.

۴. مروت نیکی محض؛ باشخص مورد نظر؛ دوست یا عزیز؛ نبوده، در اصل مراعات حق و حقیقت میباشد.

ب :

۱. تاریخنامه طبری، منسوب به بلعمی، قدیمترین متون فارسی چاپ دمشق جلد ۳ صلی الله علیه و سلم ۱۲۷ ؛ تاریخ بلعمی، چاپ بغداد جلد۷،ص.۱۲۳.

۲. دستور زبان، استاد بیتاب، کابل: ۱۳۲۸ هـ. ش؛

۳. منطق الطیر، شیخ عطار، نیشاپور: ۷۶۰ هـ.ق؛ هفت اورنگ عطار، اصفهان ۷۶۳ هـ.ق؛

۴. الشفا، بوعلی سینا، لندن : جلد ۳؛

ج.

۱_ فرحت. ۲_ اندرز. ۳_ ظفر. ۴_ لوا.

۱. خوشی، مسرت، شادمانی و خوشحالی؛

۲. توصیه، نصیحت و پند ؛

۳. کامیابی، موفقیت و پیروزی؛

۴. بیرق، پرچم، جنده و علم؛

۴. شارحه (دو نقطهء سر به سر، بیانیه) (:)

الف: در نقل قول مستقیم پیش از ناخنک های دوتایی " " گذاشته میشود چون: استادی به دانشجویان گفت: "در فراگیری دروس خویش کوشا باشید".

ب : برای شرح و تفصیل یک مطلب در جمله نوشته میشود ؛ مانند: عنوان های اشعاریکه در شماره اول سال دوم مجلهء ژوندون چاپ شده اند، عبارت اند از : قصه های از آدمها و تاریخ، مردی در چشمه، شب و ماه نو که بدینترتیب درین عبارت علامهء شارحه پیش از عبارت جابجا گردیده است.

یادداشت: در نوشته های علمی و تحقیقی هرگاه مطلبی به چندین مأخذ رجعت داده شود کامه برای جدا کردن هر بخش یک مأخذ و سمیکولن (؛) برای جدا کردن هر ماخذ از دیگر آن نوشته میشود ؛

ج: پس از عنوان های کوچک کناز صفحه که سطر به ادامهء آن نوشته شود ، به کار میرود. مانند:

مثلاً: پدرم گفت: "هرکس رنج تحمل زیاد کشد؛ بهرهء زیاد گیرد".

و یا:

مادری به دخترش میگفت: "هوشدار و هوشیار باش که اعتبار از دست رفته دوباره دستیاب نیست".

مثالهای شارحه (:):

الف: در وصف کابل شاعری سروده:

"خوشا کابل خوشا باغ و بهارش
طراوت می چکد از هر آبشارش"

- جمیله میگوید:

"برادرم تحصیل کردهء حقوق است ولی خودش تا کنون از حق کاریابی محروم مانده".

ب :

۱. قاره های بزرگ جهان عبارت اند از: آسیا، امریکاو افریقا.
۲. آبهای بزرگ جهان عبارت اند از: بحر هند و بحر آرام.
۳. فلاسفهء مشهور جهان عبارتند از : سقراط، ارسطو و افلاطون.

۴. ساینس دانهای مشهور جهان عبارت اند از: البرت انشتین، نیوتن، جمزوات، گالیله، البیرونی و محمد بن موسی.

ج:

۱. عملیهء تنفس : عبارت از گرفتن آکسیجن و خارج کردن کاربن دای اکساید است.
۲. عملیهء جمع: یکجا کردن اشیای همجنس را جمع گویند.
۳. عملیهء تقطیر: تبدیل بخارات آبی را بعد از تبخیردر دستگاه کیمیاوی به آب خالص عملیهء تقطیر گویند.

۵. خط فاصله (-) :

الف: این نشانه بعد از شماره های تقسیمات یک موضوع به بخش های عمده و اساسی بکار میرود.
مثنوی بطور عموم چهار قسم است:

۱. مثنوی حماسی
۲. مثنوی غنایی.
۳. مثنوی عرفانی.
۴. مثنوی حکمی.

ب : به همین ترتیب خط دش (-) بخاطر تفسیر و توضیح یک کلمه یا یک عبارت نوشته میشود ؛
مانند: ناصر خسرو ـ شاعر مبارز ودانشمند زبان دری ـ در سال ۴۸۱ هجری چشم از جهان پوشید.

ج: وگاهی هم بمنطور تفسیر و توضیح یک واژه یا یک مطلب صرف، یکبار در پایان و یا در بخش اخیر جمله بکار میرود. مانند:

نباید جمله های ما بیجان بمانند؛ بلکه رشد کنند، بزرگ شوند بدانسان که جانداران نمو میکنند و بزرگ میشوند.

خط فاصله (-) :

در گفتگوی دونفری (دیالوگ) بکار میرود، مانند:

- پدرت در قید حیات است؟
- بلی، چرا نی؟
- هم اکنون در کجاست؟
- در فابریکهء جنگلک کار میکند.
- چه کار میکند؟
- من نمی دانم چه کار میکند، صرف همینقدر میدانم که تخنیک کار است.

باید متوجه بود که به شکل دش (-) یک علامت دیگر هم است که بنام هایفن یاد میشود که با خط دش هم از نگاه کاربرد و هم از نگاه طول فرق دارد. به این معنی که طول دش (-) دو ملی

متر و از هایفن(-) یک ملی متر میباشد. و کاربرد آن اینطور است:

الف : در واژه های ترکیبی؛ مانند: عوامل اقتصادی - اجتماعی - دستاورد های علمی - تخنیکی، زبانهای هندو - اروپائی.

ب : هرگاه در چاپ تایپ یا دستنویس برای نوشتن یک واژه در صفحه جای نمانده و واژه بدو بخش تقسیم شود. پس از یک بخش واژه در پایان سطر گذاشته میشود. باید به یادداشته باشیم که هرگز نباید یک جای واژه را به اینگونه تقسیم کرد: دست آ _ ورد، بلکه واژه ها را باید به هجا ها تقسیم کرد، اینطور: دست _ آورد.

ج: در نوشته های علمی و تحقیقی وقتی واژه های نا مستقل از قبیل پیشوندها و پسوند ها به تنهایی نوشته شوند پیش وندها و پسوندها و پس از پیشوندها، هایفن گذاشته میشود مانند: م، یم، ید، نشانه های ضمیری که در اخیر افعال می آید. مانند: گفتم، گفتید، می، همی، (میروم، همی روم).

مثال:

الف: یکسال چهار فصل است: فصل بهار، فصل تابستان، فصل خزان و فصل زمستان.

ماه های فصل بهار.
۱ـ حمل.
۲ـ ثور.
۳- جوزا.

ماه های فصل تابستان.
۱ـ سرطان.
۲ـ اسد .
۳ـ سنبله.

ماه های فصل خزان.
۱ـ میزان.
۲ـ عقرب.
۳ ـ قوس.

ماه های فصل زمستان.
۱ـ جدی.
۲ـ دلو.
۳ ـ حوت.

مثالهای خط فاصله (-) :

الف :

۱ـ سنایی، شاعر حکیم و عارف زبان دری است - آرامگاه او در شهر غزنی میباشد.

۲ـ رابعه، دختر امیر بلخ - خواهر حارث - یکی از سخن سرایان مشهور وطن عزیز ما افغانستان است.

۳ـ بکتاش، غلام حارث - محبوب رابعه واسط رشد خیالات و اندیشه های عالی شاعرانه او محسوب گردیده بود.

۴ـ سلطان محمود غزنوی - پادشاه مشهور افغانستان، فاتح هند و قهرمان جنگ پانی پت میباشد.

ب :

۱. اخلاق و شجاع زمان خود بار آیند.
۲. اولاد نباید تنها متعلق به خانواده‌ء خود بشمار آیند _ بلکه باید متعلق به جهان و اجتماع شان پذیرفته گردند و رشد داده شوند.
۳. زنها صرف منسوب به مادری اولاد خود نیستند _ بلکه در این راه از حیث بارور ساختن زندگی اولاد صالح به عالم بشریت منسوب میباشند.
۴. آفتاب نباید فرزندان ترسو وپس رفته باشند _ بلکه سمبول جهان تاب تنها نور نمی دهد _ بلکه از فیض گرمی خویش نباتات و عالم را فیض می رساند.

ج :

- شریفه درس می خوانی؟
- بلی! در صنف دهم.
- کدام : مکتب ؟
- لیسه‌ء آریانا.
- چی ریشته‌ء را خوش داری؟
- طب را.

و یا:

- کریم میخواهی بازار بروی؟
- بلی: حالا می روم.

- می خواهی چی بخری؟
- می خواهم سامان و لوازم تعمیراتی بخرم.

و یا:

- مادر جان! بیا به خانه برویم.
- خوب سامان خود را جمع کن.
- همه چیز ها را جا بجا کردیم.
- فرید: زود تکسی بیآور.
  چشم: مادر جان.

۶. نشانهء پرسش (سوالیه) ؟ :

الف: پس از واژه، فقره و جمله یی که شکل پرسش مستقیم – و نه غیر مستقیم را داشته باشد نوشته میشود.
مانند: شما امروز کجا میروید؟ و یا چه میکنید؟
و هرگاه جمله غیر مستقیم باشد و به این ترتیب که (من از وی پرسیدم که کجا میرود.) در اخیر آن فقط (نقطه) میگذاریم و بس.

ب: هرگاه واژه یی، مطلبی یا نکته یی، در موضوع مورد تحقیق، برای محقق معلوم باشد و یا اشتباهی به نظر برسد روی آن نشانهء پرسش(؟) میگذارد. بگونهء مثال:

حنظله بادغیسی به سال ۲۱۹ هـ. ق (؟) درگذشت. پس از سال هـ. ق علامهء سوالیه وانمود میسازد که سال وفات وی دقیق نیست. مثال:

الف : پرسشهای مستقیم :

۱. کجا میروید؟
۲. چه می خواهید؟
۳. کی گفت؟
۴. کدام یکی را بگوئیم؟

ب: مثال پرسشهای غیر مستقیم :

۱. من از او پرسیدم که چی میکند.
۲. احمد پرسید که کجا میروی.
۳. تو پرسیدی چه می کند.
۴. او پرسید کی می آیی.

ج :

هرگاه مطلبی در مورد تحقیق برای محقق نامعلوم باشد.
مثلاً:

۱. رابعهء بلخی در قرن ۴ هجری قمری (؟) شعر سرایی میکرد.
۲. حکیم سنایی در سال ۵۴۰ هـ. ش(؟) وفات کرد.

۳. البیرونی در قرن ۶ هجری قمری(؟) می زیست.
۴. ابوعلی سینا در سال ۹۷۰ م (؟) زنده گی داشت.

۷. نشانهء ندا (ندائیه) (!) :

الف: این علامه پس از واژه های که در محل ندا باشند می آید. مانند: خداوندا! بیش ازین درد و الم در بارهء ناتوانی کسی وجود دارد؟
ویا (خداوندا! مرا در انجام کارهای نیک یاری ده)!.
هرگاه واژه ها مبین هیجانها، عواطف و تأثیرات تنها بکار روند نشانهء ندا(!) پس از آنها گذاشته میشود.
مانند:
- و احسرتا !
- دریغا !
- آفرین !
- آه !
- واخ !
اما اگر بعد از آنها جمله بیآید پس از چنین واژه کامه(،) و در پایان جمله نشانهء ندا(!) گذاشته میشود.

ب : مثال: دریغا امسال بکابل رفته نتوانستم!
در پایان جمله تعجبی نوشته میشود. مانند: چه بازی جالب و حیرت انگیزی بود! چی رعنا دختریکه نظیر ندارد!

ج. آه: برای اظهار تأثرات و عواطف، بیان حالت های ناگهانی و هیجانی، اظهار خوشی، اندوه، نفرین و امثال آن بکار میرود.

مانند:

۱_ آه چه نالهء دلخراش ! ۲_ آه چه درد بی درمان

۳_ آه چه غم جگرسوز.

دریغا !

۱. دریغا، که آن مهربان را ندیدم!

۲. دریغا، که گل امیدم خزان شد!

۳. دریغا، که ایام بکام ما نشد!

۴. دریغا، ازبی وفائی دنیا!

آخ :

۱. آخ، چه ستم ها که زتو ناکس دیدم!

۲. آخ، چشمه بی شفای!

۳. آخ، از گردش روزگار!

۴. چه رنج های بی پایان!

اوه!

۱. اوه، دوست عزیزم را نادیده رفتم!

۲. اوه، درست است که او چون من تنها و بی کس مانده؟!

۳. اوه، مردم می گویند، اما نمی دانم حقیقت چیست؟!

۴. اوه، به سان مرغ بسمل می طپم من!

۸ _ ناخنک های دوتایی (قوس کوچک، قوس ناخنک علامت نقل قول) "   ":

الف: برای نقل قول مستقیم بصورت روایتی _ یعنی از زبان کسی یا مردی نقل قول مستقیم دگران از کتابهای مأخذ پس از شارحه [:] بکار میرود؛ مانند: او گفت: "مقصودت را نفهمیدم".

" در ادبیات دری چنین آمده است که دانشمندان زبان دری را فصیح و واضح کرده و آنرا دری نام نهادند".

ب : برای نشان دادن برخی نامهای خاص (اشخاص، آشیا، جایها و اصطلاح) بکار میرود.

ویا :

- منظورم از تذکر عراق "عراق عجم" بود نه عراق کنونی.

ج: برخی از واژه ها و عبارتهای که به مفهوم خاص و برجسته بکار میروند در برخی موارد در زبان انگلیسی به حروف کلان نوشته میشوند.

مانند:

❖ ما آنرا "دریای خاموشی" نامیده بودیم.

و یا اینکه:

ما همیشه روزهای رخصتی را در موسم تابستان در درهء زیبا و سرد "پغمان" به خوشی سپری میکردیم.

د :

هرگاه نویسنده واژهء را در معنی غیر حقیقی و به معنی مجازی بکار برد، آنرا میان ناخنک های دوتایی باید نوشت بگونهء مثال : "مادر مهربان" را به معنی جای دانش.

بیشتر محصلان میدانند که تنها با ایستاده گی به عهد و پیمان در برابر قوانین و مقررات فاکولته و انجام دادن آنچه این "مادرمهربان" از آنها توقع دارد؛ باعث پیروزی های آنها خواهد شد.

درین عبارت چون "مادر مهربان" غیر مجازی است هرگاهی برخی از واژه های نا آشنائی خارجی و یا واژه های عامیانه و اصطلاحات فنی و تخنیکی دربین" " گرفته میشوند؛ مانند:

بخش مهمتر تجدید نظر، کوشش برای ایجاد ساختمان، ساختمان مستحکم و متین تعمیر کامل و دقیق بیان مشخص (کانکریت) و "بسته بندی شده" است که مقالهء خوب را به وجود می آورد.

و : اگر در ضمن سخنانی که در بین ناخنک های دوتایی نوشته شده باشند، واژه ها یا سخن های بیایند که ایجاب کنند در بین ناخنک ها نوشته شوند، چنین واژه ها یا سخن ها دربین ناخنک های یکتایی بدون نشانه شارحه نوشته میشوند. مانند:

الف :

۱. شریف گفت: "مطلب را دریافتم"
۲. او گفت : "مرام عالی داری"
۳. پدرم می گوید "راستگو باش"
۴. وی گریان میگفت: "وای از دست ناکسان فریبکار"

ب :

۱. کتاب "جنده پوشان" داستان خواندنی است.
۲. داستان "لاله سیاه" دوبرابر دلچسپ میشود.
۳. "داستان راستان" بسیار سودمند و تربیوی میباشد.
۴. کتاب "امدادهای غیبی" اثر های خاص دارد.

ج :

۱. خودش به هوای نرم و لطیف می ماند، اما اثرش "طوفانی" و "طفانزا" بود.
۲. در گرمای کابل بیاد هوای سرد و خوشگوار "استالف" می رفتم.
۳. خشم خصومت بار او "زهرآگین" و لطفش "مهرآفرین" است.
۴. تیر نگاهش در "خرمن" عمرم آتش افروخت.

د :

۱. از حال زار "مادر وطن" سخت دلگیر و پریشانم.
۲. مراعات حق استاد که "پدر معنوی" است وحبیبهء ما میباشد.
۳. آزار "مستضعفان" شعار ستمگران زمان است.
۴. احترام "مادر" بر ما فرض است.

هـ :

۱. ملی متر خوردترین واحد طول در سیستم " C . G . S " است.
۲. کیلومتر بزرگترین واحد طول در سیستم "M . K . S" است.
۳. پیمایش ها باید معیاری و "ستندرد" باشد.
۴. محبت، پیمانهء ثابت و "ستندرد" ندارد.

و :

۱. سعدی می گوید:

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد
که رحمت برآن تربت پاک باد
"میازار موری که دانه کش است"
که جان دارد جان شرین خوش است

۲. حکما میگویند: "حقا که زندگی گذرگاه حوادث می باشد"

۳. شعرا میگویند: "حسن مه رویان اگر بد می بود ایزد در کلام چرا؟ در (سوره‌ء یوسف) اینقدر پیچیده است"

۹ _ کمانکها (قوس میان، هلالن) ( ) :

الف: به صورت عمومی، فقره ها و جمله ها که ارتباط دستوری مستقیم با جمله ندارد، میان کمانکها گرفته میشوند.

مثالها:

۱. او پسرک افغانی (کندهاری) بسیار سراسیمه به نظر می رسید.

۲. اگر مورد تائید باشد واقعاً ام البلاد (شهربلخ) از شهرهای قدیم آریائی ها میباشد.

۳. از دستورهای زبان دری، دستور عمومی برای (دانشجویان و پژوهش گران) کتابی است مفید و خواندنی.

۴. او انگشتر طلایی اش را (اگر واقعاً طلایی بوده باشد) برای مادر خود داد.

ب: به همین شان شماره های دومی موضوع، معنی یا شرح تفسیر برخی واژه ها و موءخذ ها در بین کمانکها گرفته میشوند.

مثالها:

۱. خشکهء قطب جنوبی (انترکتیکا) از کشفیات اخیر جغرافیائی میباشد.
۲. از ماهواره ها (قمرهای مصنوعی) برای ارتباطات مخابروی بشکل خاص استفاده میشود.
۳. کودتای نامیمون ثور در سال (۱۳۵۷ هـ.ش) وضع و نظام مملکت را دگرگون ساخت.
۴. آنحضرت (صلی الله علیه و سلم) به عمر (۴۰) سالگی به پیغمبری مبعوث شد.

۱۰. قلابها (قوس کلان، قوس ایستاده) [ ]:

الف: قلابها زمانی استعمال میشوند که برخی از مطالب نقل و اقتباس شده قابل معنی یا شرح، تفسیر و تکمیل کردن باشد، یعنی نویسنده وقتی بر چیزیکه نقل کرده است می افزاید آنرا در قوس کلان[ ] جا میدهد بدین گونه:

۱. بعد از شکست انگلیسها [زنده ماندن داکتر برایدن] توضیحات بیشتر راجع به افسران انگلیس در دست نیست.
۲. از فورمول دریافت جذر ها که [محمد بن موسی خوارزمی واضح آنست] تا اکنون استفاده میشود.
۳. از فارمول [سرعت = فاصله] می‌توان دیگر اجزای آنرا نیز دریافت کرد.

ب : قلابها در تحقیق و چاپ متن کهن نیز طوریکه گفته شد بکار میرود.

۱. در متون قدیم ذکری از [رستا] شده ولی توضیح آن تاکنون دردست نیست.

۲. راجع به محتوای [زند و پازند] اسناد واضح و مشرح میسر نیست.

۱۱. کثرکها [ ] :

این نشانه ها که به تنهایی و یا قلاب ها به کار برده میشود در زبان شناسی و هم در ریاضیات مورد استفاده قرار داده میشوند.

۱۲. سه نقطه (نشانه انصراف، علامت صرف نظر) [۰۰۰]

این علامت هنگام حذف یک یا چند واژه یا بخش از فقره و یا نوشته که اقتباس شده بکار برده میشود.

مثالها:

۱. "۰۰۰ جای خوشی است که زحمات دوست عزیزم به هدر نرفت و کامیاب شد ۰۰۰".

۲. "۰۰۰ از مطالعات این فصل نتیجه بدست آمد که موضوع اصطکاک در بحث حرکت بسیار موثر می باشد ۰۰۰".

۳. "حبیبی درمقالهء خود نوشته که ۰۰۰۰ افغانستان معاصر در مسیر فراز و نشیب تحولات قرار دارد".

۴. "۰۰۰ اقتباس از اطلاعات عمومی که مورد تائید همهء آژانس های جهان میباشد."

علم بدیع

بدیع در لغت به معنی نو آوری، تازه، جدید، زیبا و آراسته است و در اصطلاح ادب فن آرایش و تزئین گفتار است، شرط اساسی در علم بدیع بلاغت است.

- اگر کلام، بلیغ و بجا نباشد آرایش و پیرایش بدیعی معنی ندارد.
- سخن بلیغ آنست که سخن به مقتضای حال شنونده وواضح باشد.
- محسنات و زیبائی های بدیعی بدو بخش تقسیم شده است.

۱. زیبائی های لفظی.
۲. زیبائی های معنوی.

۱. **محسنات لفظی (زیبائی های لفظی)**: عبارت از آنست که خوبی و زیبائی کلام وابسته به الفاظ باشد که اگر الفاظ را با حفظ معنی تغییر بدهیم حسن و زیبائی کلام زائل میشود.

۲. **محسنات معنوی (زیبائی های معنوی)**: عبارت از آنست که حسن و زیبائی کلام مربوط به معنی باشد

اگر الفاظ را با حفظ معنی تغییر بدهیم بازهم حسن و خوبی کلام باقی بماند. مهم ترین محسنات لفظی قرار ذیل است:

۳. **سجع:** در لغت آواز کبوتر را گویند و در اصطلاح عبارت از دو کلمه آخر دو فقره است که باهم متوافق باشند و بر سه قسم است.

الف: سجع متوازی ب: سجع متوازن ج. سجع مطرف

الف: سجع متوازی: آنست که الفاظ دو جمله هم در وزن و هم در حرف اخیر یکی باشند.

مثلاً: (منت خدای عزوجل که طاعتش موجب قربت است به شکر اندرش مزید نعمت)

(قربت) در اخیر فقرهء اول و (نعمت) در اخیر فقره دوم را سجع متوازی گویند.

ب: سجع متوازن: آنست که تنها در وزن یکی باشد نه در حرف آخر مانند: (او دارای طبع کریم و عزم متین است) (متین) و (کریم) در وزن باهم برابر اند اما در حرف آخر هرکدام آنها اختلاف دارند.

ج. سجع مطرف: آنست که دو کلمهء آخر در دو فقره تنها در حرف اگر یکی باشند نه در شمارهء حرف، مانند: (زاهدی را دیدم در بروی خود از اغیار بسته و در گوشهء فراغت نشسته)

۴. **جناس یا تجنیس:** آنست که الفاظ همشکل و در معنی مختلف باشند. جناس بر هفت قسم است.

الف ـ جناس تام: آنست که متجانسین در ترکیب حروف و حرکت موافق و برابر باشند. مانند:

بهرام که گور میگرفتی همه عمر
بنگر که چگونه گور بهرام گرفت

در بیت فوق گور اول بمعنی گوره خر و گور دوم به معنی قبر است.

و یا مانند:

برهمه نیکوان شهر شهی نیست　　　با دو لبانت شهد شهی

در بیت دوم (شهی) در مصراع اول پادشاهی معنی میدهد.
و در مصراع دوم (شهی) اشتها آور معنی دارد.

ب جناس ناقص: آنست که کلمه ها همجنس ولی در حرکت مختلف باشند. مانند:

مَلک هم بر مُلک قرار گرفت　　　روزگار آخر اعتبار گرفت

در مثال بالا ملک پادشاه و ملک مملکت میباشد.

ج. جناس زائد: آنست که یکی از دو متجانسین را حرفی زیاده باشد در اول،در وسط و یا در آخر. مانند:

شرف مرد به جود است و کرامت بسجود
هرکه این هردو ندارد عدمش به ز وجود

د ـ جناس مرکب: در جناس مرکب یکی از متجانسین بسیط و دیگری مرکب میباشد. مانند:

چه مردی کند در صف کار زار
که دستش تهی باشد و کار زار

هـ. جناس مکرر یا مزدوج: اگر متجانسین پهلوی هم قرار گیرند و یکی از آن دو یک حرف یا چند حرف زیاده باشد آنرا جناس مکرر یا مزدوج گویند. مانند:

افتاده مرا بادل مکـــار تو کـــار
افگنده بجان من دو گلنار تو نار

<u>یادداشت</u>: در شعر جناس زائد حرف س در کلمه سجود زیاد است.

و. جناس مطرف: که یکی از متجانسین درحرف آخر مختلف باشند. مانند:

از آن مهر به مهد گردون نشست
که از آسمان تافت بر خاک پست

ز. **جناس خطی:** دو کلمه ایکه در صورت یکی ولی در نقطه فرق داشته باشند.مانند: چیده و چنده و یا بیمار و تیمار.

مانند:

قیامت فهم باش و دعوی ملک سلیمان کن
به است از عیب دانی گرتو خود را عیب دان باشی

۵. **اشتقاق:** این صنعت نیز نوعی جناس میباشد و آن چنان است که شاعر الفاظی را در شعر خود بیاورد که ریشهء مشترک و واحد لغوی را داشته باشد مانند:

ای که داری سر مسلمانی   بگذر از چشم نا مسلمانش

۶. **تلمیح** : آنست که اشاره بکدام قصهء مهشور نمایند و یا چیزیکه نزد ارباب فن صنعتی از صناعات مهشور باشند.

مانند:

رخ یوسف دم عیسی ید بیضا داری
آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری

۷. **توشیح** : آنست که در اول ابیات یا مصراع های شعر حروفی آورند که چون آنها را بگیرند و باهم متصل نمایند تشکیل اسمی یا عبارتی دهد. مانند: رباعی ذیل که از حروف اول مصراع های آن اسم محمد(صلی الله علیه و سلم) بدست میآید.

معشوق دلـم بـه تیر انـدوه بخسـت
حیران شـدم و کسم نمی گـیرد دسـت
مسکین تن من زبار محنت شده پست
دست غم دوست پشت من خرد شکسـت

۸. **ملمع:** آنست که مصرعی بیک زبان و مصرع دیگر بزبان دیگر باشد. مثلاً: یک مصرع دری و دیگری عربی باشد. مانند:

سل المصانع رکباتهیم فی الفـلوات
تو قدر آب چی دانی که در کنار فراتی
شبم بروی تو روز است و دیده ام بتو روشن
و آن هجـرت سـواء عشیتی و عـذاتـی

باید گفت که گاهی میشود که بیتی به یک زبان و بیت دیگر به زبان دیگر باشد، مانند:

بپایان آمد این دفتر حکایت همچنان باقی
به صد دفتر نشاید گفت وصف الحال مشتاق
الا من یبلغامنی جیباً معرضاعتی
ان افعل ما تری الی علی عهدی و میثاق

۹. تضمین: آنست که شاعر مصراع یا بیتی را به سبیل عاریت در شعر خود بیآورد نه بطور سرقت. مثال:

چه خوش گفت فــردوسی پاکزاد
که رحــمت بــرآن تربت پاک باد
میآزار موری که دانش کش است
که جان داردوجان شرین خوش است

در بیت های فوق سعدی بیت اخیر را از فردوسی به صورت تضمین آورده است.

۱۰. **طباق یا تضاد:** عبارت از جمع کردن میان دو معنی، خواه بصورت تضاد باشند چون سیاهی و سفیدی یا بصورت تضایف بوده چون پدری و پسری و یا بصورت مهلکه و عدم آن بینائی و کوری، قدرت و عجز.

مثال:

من آن نیم کــه حــلال از حــرام نشناسم
شراب با تو حلال است و آب بیتو حرام
شب زفاف کم از روزهای پادشاهی نیست
بشرط آنکه پسر را پــدر کند دامــاد

۱۱. **مراعات النظیر یا تناسب:** تناسب عبارت از جمع کردن معنی کلمه هاست دربیتی که آن کلمه ها از یک خانواده بوده و یا در معنی باهم تناسبی داشته باشند مانند:

خرقهء زهد مرا آب خرابات ببرد
خانهء عقل ما آتش میخانه بسوخت

نوعی از تناسب ابهام تضاد میباشد و آن چنان است که دو نقطهء متضاد را باهم بیاورند که یکی از آن دو نقطه در معنای حقیقی و دیگرش در معنای غیر حقیقی استعمال شده باشد.

شب وصل تو به پایان آمـــد صبح میخندد و من میگریم
طاق است هر جفت ابرویش این بیت بلند انتخابی است

۱۲. ارسال المثل: آنست که در کلام ضرب المثلی را که بین اهل زبان شهرت دارد مذکور سازند. مانند:

کارم از اشک و آه پیش نرفـــــت
که زمین سخت و آسمان دور است
نـــدارم اختـــیار گـــریـه امشب
بدر مـــیگویم ای دیـــوار بشـــنو

گاهی شاعر بجای یک مثل دو مثل را در شعر خود میآورد که این صفت را ارسال المثل گویند مانند:

نه هرکه چهره بر افروخت دلبری داند
نه هر که آیینه سازد سکندری داند

بعضی از ارسال المثل ها بصورت تمثیل نیز میاشند. که آنرا مدعا المثل می گویند. مانند:

بر تواضح های دشمن تکیه کردن ابلهیست
پایبوسی سیل از پا افگند دیوار را

۱۳. **عکس و تبدیل:** عکس و تبدیل آنست که جزی از اجزای سخن که مقدم بر جزی دیگر بوده مؤخر شود مانند:

دلبر جانان من برده دل و جان من
برده دل و جان من دلبر جانان من

۱۴. **لف و نشر:** لف به معنی پیچاندن و نشر باز کردن و گستردن و در اصطلاح بدیع آنست که اول کلماتی چند در یکجا جمع آورند بعد کلمات دیگری ذکر کنند که هر کدام به یکی از کلمات سابق مربوط باشد و آن بردو قسم است.

مرتب و غیر مرتب:

الف _ لف و نشر مرتب: آنست که نشر به ترتیب لف آید یعنی وقتی در قسمت اول کلمه های را پهلوی هم بیآورند بعداً در قسمت دوم حکم و صفات هرکدام را بیان نمایند مانند:

سیب و به و انار به ترتیب لف و نشر
دل را و معده راو جگر را مقوی است

ب - لف و نشر غیر مرتب :
لف و نشر غیرمرتب آنست که نشر به ترتیب لف واقع نشده و غیرمرتب باشد مانند:

دل را فراغ میدهد و دیده را فروغ
دیدار آفتاب و شان و شراب صبح

دیدار آفتاب و شان به فروغ دیده و شراب صبح به فراغ دل تعلق دارد. که بدون رعایت ترتیب ذکر شده است.

۱۵. **مبالغه:** مبالغه آنست که توصیف چیزی را از اندازه اش زیاده تر نماید و به سه نوع است. تبلیغ، اغراق و غلو.

الف، تبلیغ : تبلیغ عبارت از آنست که مدعای گوینده از روی عقل و عادت هردو ممکن باشد ، مانند:

بدیــدار مسکین آشفــته حـال
چنان شاد بودی که مسکین بمال

ب - اغراق :
اغراق آنست که مدعا محض از روی عقل ممکن باشد نه از روی عادت. مانند:

ما را بکام خویش بدید و دلش بسوخت
دشمن که هیچ گاه مبادا بکام خویش

ج - غلو:

صنعت غلو چنین است که مدعا از روی عقل و عادت هردو نا ممکن باشد. مانند:

کتاب مدح ترا آب بحر کافی نیست
که ترکنم سر انگشت و صفحه بشمارم

۱۶. حسن تعلیل: حسن تعلیل آنست که برای صفتی علت مناسب و لطیف بیآورند مگر خیالی باشد نه واقعی، مثلاً: اگر کسی گوید: فلان کسی محکوم بقتل گردیده است که قاتل بود حسن تعلیل نباشد. زیرا علت واقعی است پس اگر آن وصف ثابت باشد آوردن علت برای بیان آن باشد و اگر ثابت نبود آوردن علت برای اثبات آن باشد، مانند:

سرخی چشم کبوتر را نمیدانی که چیست
نامه ام میبرد و برحال دلم خون میگریست

در مثال فوق سرخ بودن چشم کبوتر وصف ثابت است و علت آنرا شاعر چنین قرار داده است وقتیکه نامه ام را برای یارم میبرد از حال زارم خبر شد پس دلش سوخته خون میگریست بنابرآن چشمش سرخ گردید. قسم دوم که وصف ثابت نباشد و علت برای آن آوردند.

۱۷. **تجاهل العارف**: تجاهل العارف آنست که کسی چیزی را بداند ولی تظاهر به ندانستن آن کند. مانند:

ما ندانیم که از جنس پری یا ملکی
حسن بی مثل تو در خلخ و فرخارنبود

بیت بالا برای مدح است.

۱۸. **تشخیص و انطاق**: تشخیص چیز جامد و بیجان را شخص قرار دادن و با او گفتگو نمودن است و انطاق از زبان حال همان چیز بیجان جواب گفتن است. مانند:

گل خوشبوی در حمام روزی
رسید از دست محبوبی بدستم
بدو گفتم که مشکی یا عبیری
که از بوی دلاویز تو مستم
بگفتا من گلی ناچیز بودم
ولیکن مدتی با گل نشستم
کمال همنشین درمن اثر کرد
وگرنه همان خاکم که هستم

و گاهی تشخیص بدون انطاق نیز آمده است مانند:

ای آبشار نوحه گر از بهر چیستی
چین بر جبین فگنده در اندوه کستی
دردت چه درد بود چون من تمام شب
سر را به سنگ میزدی و می گریستی

نگاهی به ادبیات

ادبیات به حیث یکی از شاخه های سبز هنر، همواره شادابی و جذابیت خویش را دارد و باز تاب دهنده واقعیت های زندگی مردم است. ادبیات همواره میکوشد تا باز آفرین واقعیتها و آئینه تمام نمای جوامع بشری باشد.

ادبیات شاخه های متنوع و مختلف دارد مانند: شعر داستان، نظم و غیره که بدو شکل منظوم و منثور در دسترس ما قرار دارد اگر فعلاً در این قسمت از بخش نثر بگذریم گفته میتوانیم که ادبیات غنامند ما مملو از انواع و اقسام نظم میباشد. بهترین داستانهای کلاسیک ارزنده و انسانی که توسط شاعران متقدم و متأخر، منظوم ساخته شده است. مانند: داستان یوسف زلیخا که حالا میتواند با قوی ترین رمانهای عصر حاضر رقابت کند.

نظم دری و ادبیات منظوم انواع مختلف و گوناگون دارد که مادر این صنف بصورت فشرده اشاره های خواهیم داشت به مثالهای آن.

صنف یازدهم

انواع سخن

سخن بر دو قسم است:

۱. نثر (کلام منثور)

۲. نظم (کلام منظوم)

تعریف نثر: نثر در لغت به معنی پراگنده و در اصطلاح سخنی است که دارای وزن وقافیه نباشد.

انواع نثر

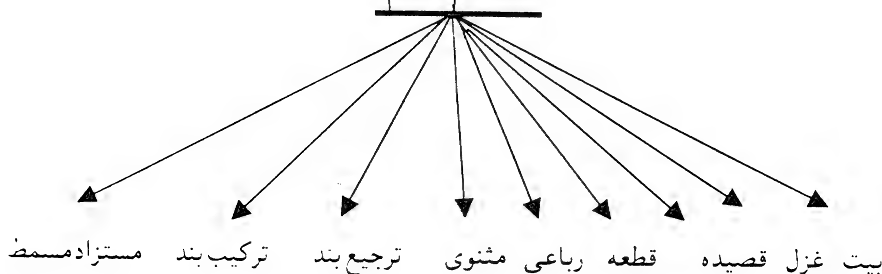
نثر ساده (مرسل) — نثر مصنوع (فنی)

۱. **نثر مرسل (ساده)** : سخنانی است که مردم در گفتگوی عادی خود بکار برند و در آن صنعتی دیده نشود.
مانند: نامه نگاری.

۲. **نثر مصنوع (فنی)** : سخنانی است که به سجع و دیگر صنایع ادبی آراسته شود.
مانند : کتاب اسرار التوحید، گلستان سعدی، منشآت قائم مقام.

تعریف نظم یا شعر: نظم در لغت بــه معنی ترتیب دادن و شعر بــه معنی دانش است و در اصطلاح سخنی است که دارای وزن و قافیه باشد.
ناگفته نباید گذاشت که فرق بین نثر و شعر در آنست که نثر دارای وزن و قافیه نبوده اما شعر دارای وزن و قافیه میباشد.

اقسام نظم



قافیه:

تعریف قافیه: در لغت بمعنی پشت گردن و آخر چیزی است. و دراصطلاح نظم آن کلمات ابیات را گویند. که در صورت باهم مختلف و در آهنگ و وزن یکی باشند.

ردیف:

تعریف ردیف: آن کلمات را گویند که در آخر ابیات غزل و قصیده تکرار ذکر شوند باید دانست که موجودیت قافیه در نظم حتمی و موجودیت ردیف اختیاریست.

۱. **فرد (بیت):** دو مصراع متحدالوزنی را گویند، خواه متفق القافیه باشند و خواه نباشند و فرد در هر یک از انواع نظم واحد اصلی میباشد.
مانند:

ترسم نرسی بـــه کعبه ای اعـــرابی
کین ره که تو میروی به ترکستان است

انواع نظم: اشکال و مضامین متنوع شعر قدیم دری شاعران کهن دری زبان برای ایراد مضامین مختلف اشکال متفاوتی انتخاب میکردند. مثلاً: برای بیان مطالب دینی، فلسفی، اخلاقی، مدح، هجو، شکر و شکایت را قصیده یا قطعه می گزیدند و مفاهیم عاطفی، عشقی و عرفانی را در قالب غزل می ریختند. که مختصراً به شرح هرکدام آن میپردازیم.

۲. **غزل:** در لغت شوخی با زنان را گویند و در اصطلاح ادب نظمی است که قافیه واحد در پایان همه ابیات آن تکرار میشود. در غزل مصراع های اول و دوم ابیات

هم قافیه نیستند جز در مطلع یا نخستن بیت آن. موضوع غزل معمولاً عشق یا عرفان است و تعداد ابیات آن به ندرت از ده یا دوازده تجاوز میکند و حد اقل ابیات آن از پنج کمتر نمی باشد. بیت اخیر غزل را که شاعر در آن اکثراً تخلص خود را ذکر میکند مقطع گویند. برای اینکه نمونه ای از غزل آورده باشیم غزل معروف حافظ را ذیلاً نقل میکنیم:

ساقیا سایهء ابر است و بهار و لب جوی
من نگویم چه کن از اهل دلی خود تو بگوی
((غزل))

بروید ای حریفان بکشید یار ما را
به من آورید یکدم صنم گریز پا را
((مطلع))

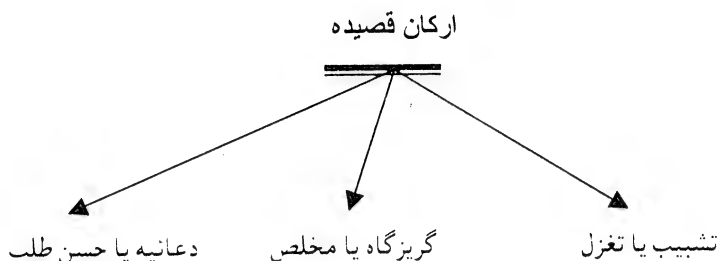
گفتی از حافظ ما بوی ریا میآید
آفرین بر نفست باد که خوش بردی بوی
((مقطع))

۳. **قصیده:** قصیده مانند غزل است که دارای مطلع و مقطع بوده تمام ابیات آن از حیث قافیه از مطلع پیروی کند.

قصیده متضمن مدح، موعظه، شکوه، هجو، رثا و اخلاق میباشند. تعداد ابیات آن بایست از بیست و پنج

فرد کم نباشد و حد اکثر ابیات قصیده را تعیین نکرده اند.

شعرای متقدم قصیده را صرف برای مدح و ستایش امرا و بزرگان بکار میبردند و این نوع قصاید اکثراً دارای ارکان میبود.



۱. تشبیب یا تغزل: آن قسمت از قصیده میباشد که شاعر قبل از موضوع اصلی طور مقدمه در توصیف یکی مناظر طبیعی از قبیل بهار، باد، طوفان، شب مهتاب، آبشار و غیره می پردازد.

۲.

تشبیب

بدین خرمی جهان بدین تازگی بهار
بدین روشنی شراب بدین نیکوئی نگار
یکی چون بهشت عدن یکی چون هوای دوست
یکی چون گلاب بلخ یکی چون بت بهار

زمین از سرشک ابر هوا از نسیم گل
درخت از جمال برگ سرکوه لاله زار
یکی چون پرند سبز یکی چون عبیر خوش
یکی چون عروس خوب یکی چون رُخان یار
تذرو عقیق روی کلنگ سپید رخ
گوزن سیاه چشم پلنگ ستیزه کار
یکی خفته بر پرند یکی خفته برحریر
یکی رسته از نهفت یکی جسته از حصار
ز بلبل سرود خوش ز صلصل نوای نغز
ز ساری حدیث خوب زقُمری خروش زار
یکی برکنار گل یکی در میان بید
یکی زیر شاخ سرو یکی بر سر چنار

۳. گریزگاه یا مخلص: قسمت دوم قصیده میباشد که شاعر از تغزل به اصل موضوع رجوع میکند. کمال و استادی شاعر در همین قسمت گریز میگردد.

مانند:

هوا خرم از نسیم زمین خرم از لباس
جهان خرم از جمال مَلک خرم از شکار
یکی مشک دردهان یکی حُله بر کتف
یکی آرزو بدست یکی دوست در کنار
زمانه شده مطیع سپهر ایستاده راست
رعیت نشسته شاد جهان خوش بشهریار

یــــکی را بــــدو نــــیاز یکی را بــدو شــرف
یکی را بــدو امــید یــکی را بـــدو فــخـــار
از آن عــادت شریــف از آنــدست گنــج بخــش
از آن روی تیــز بــین از آن گــرز گـــاو ســـار
یکی خـــرم و بــکــام یــکی شـــاد و کــامـــران
یکی مهــتر و عــزیــز یکی خســته و فـــــگار

۴. رکن سوم قصیده دعائیه میباشد و آن قسمتی است که شاعر بعد از مدح بدعای ممدوح خود می پردازد و میخواهد که لطف و بخشش وی را بسوی خویش جلب کند. در دوره های اول ادب دری موضوع قصیده مدح و ستایش بزرگان دولت بود. اما شعرای متأخرین و دورهء وسط ادب دری قصیده را از موضوع مدح و ستایش خارج ساخته در تصوف و عرفان بکار برده اند.

مانند:

بهارش خجسـته بـاد دلش آرمیـــده باد
جهــان را بــدو سکــون مُلــک را بدو قرار
یکی را مــباد عــزل یکی را مــــباد غــم
یکی بــاد بــیزوال یکــی بــاد بــیکـــنار
بد اندیش او بجان بــدی خــواه او بـــه تن
نکو خــواه او ز سر نصیحت گــر از یســار

یکی مستمند باد یکی باد دردناک
یکی باد شاد کام یکی باد شاد خوار

۵. **قطعه**: طوریکه در بخش قصیده تذکار داده شد که قطعه بخشی از قصیده است که بر یک وزن و قافیه باشد اما اغلب بدون مطلع میباشد و موارد استعمال آن در مسایل اخلاقی، پند و اندرز، تهنیت و تعزیت گفته میشود. تعداد ابیات قطعه از دو بیت الی پانزده بیت میرسد. اگر مطلع از قصیده جدا شود کدام فرقی در اشعار نیامده قطعه بجای خود باقی میماند.

مثال:

دوستی گفت صبر کن زیراک
صبر کار تو خوب زود کند
آب رفته بجوی باز آرد
کار بهتر از آنکه بود کند
گفتم گر آب بجوی باز آید
ماهی مرده را چه سود کند

۶. **رباعی**: قسمیکه از نامش پیداست بنام چهار تایی یا چهارگانی نیز یاد میکنند. رباعی مرکب است از دو بیت (بدین جهت دو بیتی نیز خوانده میشود) یا چهار مصراع (که ازین رو آنرا رباعی مینامند) و از

لحاظ صورت میتوان گفت که رباعی عبارتست از دو بیت که قافیه در هردو مصرع بیت اول و مصرع چهارم رعایت شده باشد و آوردن قافیه در مصراع سوم اختیاریست. ناگفته نباید گذاشت هر مصراع رباعی بوزن (لاحول و لا قوه الا بالله میباشد) رباعی سرایان معروف ادب دری عبارت است از: شیخ ابوسعید ابوالخیر شاعر قرن پنجم که رباعیات خود را در موضوع تصوف بکار برده، خواجه عبدالله انصاری، بابا طاهر عریان درموضوع عشق و فلسفه و حکیم عمر خیام معروفترین رباعی سرایان دری که رباعیات خود را در موضوع فلسفه با سوز و گداز مخصوصی منظوم فرموده است.

اینک چند رباعی بگونهء مثال:

در راهء خدا دو کعبه آمد حاصل
یک کعبهء صورت و یکی کعبهء دل
تا بتوانی زیارت دلها کن
کافزون ز هزار کعبه باشد یکدل

و یا :

پیوسته دلم دم از رضای تو زند
جان در تن من نفس برای تو زند
گر بر سرخاک من گیاهی روید
از هر برگ بوی وفای تو زند

(خواجه عبدالله انصاری)

ای دوست بیا تا غم فردا نخوریم
وین یکدم عمر را غنیمت شمریم
فردا که از این دیر فنا در گذریم
با هفت هزار سالگان سر به سریم

(حکیم عمر خیام)

یکی بر دیگری نالان در ایندشت
به چشم خون فشان لاله میگشت
همیگشت و همیگفت ای دریغا
که باید کشتن و هستن در ایندشت

(بابا طاهر عریان)

۷. مثنوی: مثنوی در لغت به معنی دوتایی و در اصطلاح اهل ادب به شعر اطلاق میگردد که قافیه بیت به بیت تغییر کند معمولاً در مثنوی قصه ها به قالب شعر سروده شده مثوی نگاری در عهد ساسانیها به اوج کمال رسید که از آن جمله میتوان از مولوی بزرگ (مولانا جلال الدین محمد بلخی و فردوسی) را نامبرد. و بگونهء مثال از کتاب معروف و قبول شده چون (مثنوی معنوی مولوی) را نام برده و چند بیت را بگونهء مثال به عاریت می گیریم.

مثال:

بشنو از نی چون حکایت میکند
و از جدائی ها شکایت میکـند

و یا از مثنوی لیلی و مجنون نظامی

سازنده ارغنون این ساز
از پرده چنین بر آرد آواز
کان مرغ به کام نا رسیده
از نو فلیان چو شد بریـده

۸. ترجیع بند و ترکیب بند: آن نوع نظمی را گویند که از یک سلسله غزل های مختلف القافیه و متحدالوزن تشکیل یافته باشند. آنچه این بندها را از یکدیگر جدا میکند بیت مقفی است. که در آخر هر بیت میآید. که این بیت مقفی با ابیات پیش در وزن یکی و در قافیه مختلف میباشد. پس اگر این بیت مقفی در فاصله بیت ها عیناً تکرار شود تمام منظومه را ترجیع بند و بیت فاصله را بند ترجیع یا بند گردان نامند و اگر ابیات فواصل با یکدیگر فرق داشته باشند آن منظومه را ترکیب بند و بیت فاصله را بند ترکیب خوانند.

نمونهء ترجیع بند :

ای فدای تو هم دل و هم جان
وی نثار رهت هم این و هم آن
دل فدای تو چون تویی دلبر
جان نثار تو چون تویی جانان
دل رهانیدن ز دست تو مشکل
جان فشاندن بپای تو آسان
راهء وصل تو راهء پر آسیب
درد هجر تو درد بی درمان
بندگانم جان و دل بر کف
چشم بر حکم و گوش بر فرمان
گر دل صلح داری اینک دل
ور سر جنگ داری اینک جان
دوش از سوزعشق وجذبهء شوق
هرطرف شتافتیم حیران
آخر کار شوق دیدارم
سوی دیر مغان کشید عنان
چشم بد دور خلوتی دیدم
روشن از نور حق نه از نیران
هر طرف دیدم آتشی کان شب
دید در طور موسی عمران
مست افتادم در آن مستی

بـــزبانی کـــه شـــرح آن نـــتوان
این سخن می شنـــیدم از اعضا
همـــه حتی الـــوریـــد و الشریان
که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحـــده لاالـــه الاهـــو

(ترجیع بند)

۹. **مستزاد:** مستزاد عبارت از آن نوع شعریست که در اخیر رباعی، غزل و یا قطعه مصراع کوچکی بیآورند که مصراع های اصلی در وزن خود به این مصراع کوچک احتیاج نداشته باشد مگر در معنی باهم در ارتباط اند.

مثال:

گر حاجت خود بری بدرگاهء خدا
حاجات ترا کنـــد خداونـــد روا
با صدق و صفا بی چـــون و چرا
زنهار مبر حاجت خود در برخلق
کز خلق نیآید کرم وجود وعـــطا
با جامـــهء دَلـــق بی شرک و ریا

۱۰. **مُسمط:** در لغت به معنی جواهر رشته کشیده و در اصطلاح به شعری اطلاق میشود که چند مصراع به یک وزن و قافیه ذکر گردیده باشد. مگر مصراع آخر

با همان وزن و قافیه مختلف ذکر گردد. مسمط به تعداد مصراع هر بند مثلث، مربع، مسدس، محمس گفته میشود.
از مُسمط سرایان معروف زبان دری میتوان از فرخی و قا آنی نام برد.

خیزید و خز آرید که هنگام خزان است
باد خنک از جانب خوارزم و زان است
آن برگ از آن بین که بر آن شاخ ازآنست
گوئی به مثل پیراهن رنگ از آن است
دهقان به تعجب سر انگشت گزان است
کاندر چمن و باغ نه گل ماند و نه گلنار

۱۱. **مُلمع:** ملمع در لغت به معنی قلعی کردن است و در اصطلاح به شعر اطلاق میگردد که یک بیت آن دری و بیت دیگر آن عربی (به زبان دیگر باشد) مثلاً:

من طریق سعی میآرم بجا   لیس للانسان الا ماسعی

۱۲. **حماسه:** در لغت به معنی شجاعت و پایمردی است و در اصطلاح شعریست که پیرامون جوانمردی ها و دلاوری سروده شده باشد که بزرگترین مثال حماسه را میتوان از

شهنامه فردوسی نام برد. برای فصاحت بگونهء مثال از لابلای شهنامه بیتی را بخوانش میگریم.

دو لشکر بیکدیگر آویختند
تو گفتی بهم اندر آمیختند
غریویدن مرد و غرنده کوس
همیکرد برای غران فسوس
ز آسیب شیران پولاد چنگ
دریده دل شیر و چرم پلنگ
زمینکرده بد سرخ رستم بنگ
یکی گرزهء گاو پیکر بچنگ

۱۲. **دو بیتی:** دو بیتی دارای چهار مصراع بوده وزن آن کمتر از رباعی میباشد که توسط مردم عام و نامعلوم سروده میشود (گوینده اش معلوم نیست)

دو بیتی ها بیانگر حالات رسم و رواج، کلتور و فرهنگ همان زبان است:

مثال :

به سرداری نگار دستمال جالی
مه زحمت می کشم درکرد شالی
دلم میشه که پیش تو بیآیم
خجالت می کشم از دست خالی

ناگفته نباید گذاشت که دو بیتی های عامیانه فلکوریک نظر به گذشت زمان وحوادث تاریخی تغییر میکند. مثلاً: در دو بیتی ذکر شده مردم زراعت بیشه بوده اند کلتور شان ایجاب آنرا میکرد کسی که بخانهء دوست خود میرفت باید دست خالی نمی بود. و طی جنگ های چندین ساله تحمیلی دو بیتی های کلتوری ما شکل حماسه سرائی را بخود گرفته بطور مثال:

دلم تنگ است که می گریم شبانه
فرو می ریزد اشکم دانــه، دانــه
صدای فیر جنگجـــویان دیوانـه
مه ره آنسوی طورخم میدوانـــه

شعـــر

اگر سخن مزبور احساسات و هیجانات درونی گوینده و نویسنده باشد و از حدود مسایل عادی خارج باشد و در شنونده وخواننده تأثر کند آنرا شعر گویند.

صورت های شعر در دوره های نخستین :

شعر در قدم های نخستین از وزن و قافیه آزاد بود. بر اثر مرور زمان به تدریج قواعد و قوانین برای شعر وضع گردید و بصورت آهنگي هیجاني و عروضي درآمد.

۱. **شعر آهنگی:** شبیه نثر مسجع و عبارت از جمله های است که از حیث آهنگ باهم شبیه باشد. معادل بودن هیجا در کلمات شرط نیست. مانند: بعضی از کتب قدیم.

۲. **شعر هیجائی (سیلاتی):** اشعار قدیم دری بطریق هیجائی ساخته شده و امروز اغلباً کشور های اروپائی نیز اینوع شعر دارند و عبارت از جمله های است که فقط هیجا های آنرا یکدیگر تطبیق میکند و توجه یی به آهنگ کلمات نمی شود.
شاعر میتواند اوزان شعر را به طور یکه بخواهد تغییر دهد.

۳. **شعر عروضی:** اشعار عربی و دری از آن قِبیل است و عبارت از جملاتی است که در آن رعایت هیجاهای بلند و کوتاه میشود و کلمات نیز باهم موزون میباشد.
این نوع شعر از حیث ظاهر بهترین و کاملترین انواع شعر است. از این سبب شاعر مجبور است از ابتدای سخن تا آخر از یک وزن و قافیه پیروی کند گاهی در تنگناه واقع میشود یه همین جهت بعضی اوقات معنی فدای لفظ میگردد.

فن بیان

بیان در لغت به معنی ایضاح و ظاهر ساختن است و در اصطلاح ادب فنی است که چون آن را یاد گرفتیم میتوانیم یک معنی را به عبارتهای مختلف بیاوریم به قسمی که در مراتب وضاحت از هم تفاوت داشته باشد.

مثلاً: از سخاوت حاتم به طریق مختلف یاد آور میشویم (احمد در سخاوت مانند حاتم است) (احمد حاتم است) موضوع بحث بیان مجاز، کنایه و استعاره میباشد.

حقیقت و مجاز:

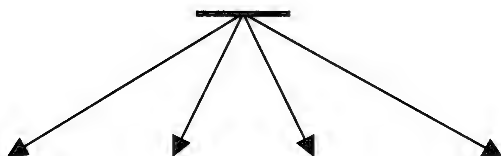
هر لفظی دارای معنی است که برای بیان و ظاهر ساختن آن معنی وضع شده است معنی را موضوع له یعنی چیزیکه لفظ برای آن وضع شده میگویند و لفظ را موضوع نامند.

اگر لفظ را در معنی موضوع له استعمال کنند و تصرفی در آن نکنند آن را حقیقت نامند، اگر تصریف در آن جایز دارند آن را مجاز گویند.

مثلاً: لفظ شیر برای حیوان درنده یک حقیقت است، اما اگر در مورد دلاوری انسان کلمه شیر استعمال گردد مجاز است نه حقیقت.

مثلاً: افغانها در میدان جنگ با دشمن مانند شیر میرزمند، کلمه شیر در جمله بالا مجاز است.

مجاز



تسمیه کل به اسم جزء	تسمیه شی به اسم محل	تسمیه شی به اعتبارآینده	تسمیه شی به اعتبارگذشته

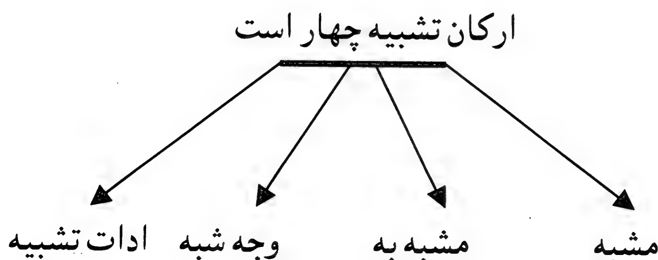
۱. **تسمیه کل به اسم جزء:** یعنی نام از جز میبریم و مقصد از کل باشد مثال اینکه به قهر بکس بگوئی رنگت بگور چشمت به قبر و غیره.

۲. **تسمیه شی به اسم محل:** مثلاً: افغانها انگلیسها را شکست داد.

۳. **تسمیه شی به اعتبار آینده:** مثلاً: شاگرد طب را داکتر ودانش آموز انجنیری را انجنیر می نامند.

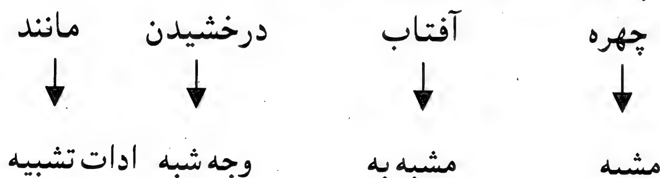
۴. **تسمیه شی به اعتبار گذشته:** مانند: کوتهء سنگی، قلعهء قاضی، قلعهء وزیر و غیره.

۱. **تحریف تشبیه:** آن است که چیزی را به چیزی از نگاه صفت مانند کنند. در این صورت اول مشبه دوم را مشبه به نامند و وصف مشترک بین آنها را وجه شبه و کلمات را که دلالت برآن معنی تشبیه داشته باشد ادات تشبیه گویند.



۱. مشبه: آن که میخواهند او را به چیزی تشبیه کنند.
۲. مشبه به: آن چیز یا کسی که چیز دیگر یا کس دیگر را به او تشبیه میکنند.
۳. وجه تشبیه: وصف مشترک بین مشبه و مشبه به است.
۴. کلمات که دلالت در معنی تشبیه داشته باشد و جه شبه نسبت به مشبه در مشبه به باید قوی باشد.

مثلاً: چهره او مانند آفتاب میدرخشد.



استعاره

استعاره در لغت به معنی عاریت خواستن و در اصطلاح علم بدیع عبارت از این که یکی از دو طرف تشبه، مشبه یا مشبه به را ذکر کنیم، ولی مقصد ما طرف دیگر باشد.
مانند: دیو چون بیرون رود فرشته درآید.
که هدف از دیو کافر و از فرشته مسلمان بوده در تشبیه بالا انسان مشبه و فرشته مشبه به است، ما فقط مشبه به را آورده ایم ذر استعاره مقصود از علاقه در علاقه مشابهت مناسبت است بین معنی حقیقی و غیر حقیقی، مجازی وجود دارد اگر این مناسبت یا علاقه و مشابهت باشد آن را استعاره و اگرد غیر مشابهت باشد آن را مجاز گویند.
مانند:

یاقوت جان فضایش از آب لطف زاده
شمشاد خوش خرامش در ناز پروریده

که در بیت بالا یاقوت مجازاً به معنی لب سرخ و شمشاد مجازاً قد بلند است. به عبارت دیگر آوردن یکی از دو طرف تشبیه یعنی مشبه و مشبه به در کلام و در ضمیر نگهداشتن طرف دیگر است.

۲. **ارکان استعاره:** طوریکه دانستیم در تشبیه مشبه، مشبه به ادات تشبیه و وجه تشبیه در استعاره هم از داشتن ارکان فارغ نیست. ارکان رادرعوض مستعار له، مستعار منه و وجه جامع گویند. مثلاً: وقتی بگویم آفتاب را بر اسپ سوار دیدم مراد ما یکی بوعلی سینا میباشد که در اینصورت آفتاب مستعار منه، بوعلی مستعار له و وجه جامع بلند آوازگی شان و شوکت میان آفتاب و بوعلی است و لفظ مستعار است.

۳. استعاره دو نوع است :

۱. استعاره کنایی: که در آن پندار شاعرانه نهفته میباشد.
مثلاً: مرگ چنگال خویش را گشود.
در حالیکه مرگ چنگال ندارد؛ ولی پندار شاعرانه در آن بطور نهفته بکار رفته است.

۲. استعاره آشکارا: که بنیاد آن در سخن بر مستعار منه است.

مثلاً:

بتی دارم که گرد گل ز سنبل سایه بان دارد
بهار عارضش خطی بـه خــون ارغوان دارد

تاریخ مختصر ادبیات دری

زبان دری، فارسی قدیم نبوده بلکه فارسی بازماندهء زبان پهلوی و لهجهء متأثر شدهء زبان دری است. اگر به گذشتهء کوتاه نظری کنیم در می یابیم که آریانای کهن در محور مرکزی شهر باستانی بلخ مدنیت درخشان پنج هزار ساله داشت، مدنیتی که شامل افغانستان کنونی، هند، ایران و آسیایی میانه میشد. قبل از گسترش دین اسلام به عنوان مهد تمدن و زبان در تاریخ قدیم جهان همیشه بحث های دربارهء اینکه بلخ مرکز و آغازگر زبان اوستایی و دین زردشتی بوده زردشت خود اهل بلخ بود و لادتگاه آن نیز در بلخ یعنی باختر سابق که بنام بخدی هم یاد میگردد بوده است.

در باختر (افغانستان) قبل از اسلام زبانهای متعدد دیگری نیز حرف زده میشد که عبارت بودند از زبان دری، پشتو، سغدی، یونانی، تخاری، اسکائی و پهلوی که غالباً منشعب از زبانهای سانسکریت و پراکریت اند.

اما دری زبان شهر نشینان بوده و درباریان با آن سخن میگفتند.

سیر زبان ادبی از اوایل گسترش اسلام تا امروز:

افغانستان قبل از اسلام زیر نفوذ ادیان دیگری قرار داشت اما با گسترش و نفوذ اسلام در افغانستان مدت یک قرن کشور ما در پذیرش فرهنگ و ادبیات جدید عرب قرار گرفت در طول این زمان ملت افغانستان قسماً ذوقیات ملت عرب را پذیرفت و زبان آنرا با حفظ زبان خود قبول کرد. پذیرش زبان عربی ناشی از دو جریان بود.

۱. دین اسلام و کتاب آسمانی (قرآن کریم) بزبان عربی بود.
۲. زبان عربی باسعی و کوشش علمای عربی زبان در تهیهء متون علوم و ترجمه آثار یونان قدیم و اندیشهء فلاسفه و حکما نقش بارزی را ایفاء مینمود.

زبان دری قبل از اسلام:

در افغانستان، آسیای میانه و ایران قبل از اسلام نیز به زبان دری حرف میزدند.
چنانچه یکی از اسناد برجستهء دیگر که زبان دری را وابسته به زبان پهلوی ندانسته و آنرا زبان مستقل می دانند کتیبه است که از سرخ کوتل بغلان کشف شد. اکنون که سنگ نبشتهء مسکوفه بغلان را به زبان دری تخاری و رسم الخط یونانی

میناممند. ببینیم اعتراف می کنیم که زبان دری کنونی از پهلوی منشاء نگرفته بلکه در مدت یک هزار و هشتصد سال تا دو هزار پیش از این در تخارستان تاریخی زبان تکلم و تحریر و ادب دربار بود.

بالآخره واقعیت امر آنست که دری زبان گسترده و قدیمی بوده که دیگر لهجه ها و زبانها را تحت تأثر خود دارد.

ادبیات معاصر دری

زبان و ادبیات دری بعد از استرداد استقلال افغانستان در سال (۱۹۱۹) رنگ و شکل تازهء بخود گرفت ترجمهء آثار اروپایی و نوشته های داستانی در نشریات راه گشود. داستان منحیث هنر جدید داستان نویسی پایه گذاری گردید. شعر نو یا شعر سپید در پهلوی اشعار قدیم ظهور نمودند، تشبیهات، کنایات و استعارات جدید در ادبیات دری راه یافت و شعر، داستان، نمایشنامه، رمان، طرح پارچه های ادبی حتی شیوهء مقاله نویسی راه پویا و نو را بوجود آوردند. نثر ادبی دری به شیوهء جدید در پهلوی آثار منظوم به شیوهء قدیم. ابتکار عمل را بدست گرفته در مطبوعات افغانستان راه باز کرد.

نویسنده گان ادبیات دری با آنکه شیوهء جدید را آغاز کردند ولی به اتمام نرسانیدند و این مکتب و یا روش جدید تا هنوز ناتمام مانده است. یکی از ناهمگونی های ادبیات معاصر دری، نداشتن استراتیژی (یعنی واحد فکری) بین نویسنده گان معاصر است که هر کسی بنابر گرایشها و یا وابسته گی های شان نتوانستند هویت مستقل ادبی بوجود آورند موقع نیافتند که تحقیق کنند و معادل لغت بیگانه لغات سچهء دری را جاگزین نمایند.

ادبیات دری در افسانه ها و فلکلور:

زبان دری در افغانستان تا هنوز دست نخورده باقیمانده و هرگاه تاریخ جهانگشاه جوینی و یا تاریخ بیهقی را مرور کنیم و یا شمهء از قصه های اساطیری شاهنامه بگذریم خود را با کلمات آن همرنگ و یکنوع احساس میکنیم. بدین معنی که زبان اصیل دری هنوز هم در زبان عامیانه مردم جا داشته و مورد استعمال است که در متون قدیم ادبی ما وجود داشت. این ویژه گی ادبیات دری در کشور ماست که تا هنوز دست نخورده باقیمانده و پژوهشگران ادبی کشور ما مکلف اند تا در محتوای این داشته ها، دست بکار گردند و از طریق افسانه ها و روایت های مردمی کلمات ناب دری را در فرهنگستان ادبیات دری بیافزایند.

از جانب دیگر ادبیات هنری معاصر دری میتواند بیانگر خصوصیاتی باشد که از زبان های دیگر برتری داشته و با ژرف نگری میتوان ابعاد تاریخی آنرا نیز بازگو نمود. در افسانه ها علاوه از تمثیل وقایع به زبان اصلی، کلمات ناب را میتوان دریافت کرد.
علاوتاً اینکه لهجه های محلی نیز در افسانه ها نمودار اند.
ادبیات دری با لهجه های مختلفه تخاری، هروی، هزاره گی، سیستانی، کابلی و امثال آن نمود های برجستهء ادبیات را برملا می سازد.

زبان دری از دیدگاه شاعران:

زبان دری در مجمع علما و شاعران افغانستان از ویژه گی خاصی برخوردار بوده و با آن مباهات می ورزیدند. شماری از ابیات شعرا را که من در مطالعات برخوردم بیرون نویسی کرده ام و تذکر آنرا در اینجا دور از موضوع نمی دانم.

فردوسی در شاهنامه می نویسند.

کجا بیور از پهلوانی شمار
بود در زبـان دری ده هـزار

فرخی سیستانی شاعر ارجمند دربار غزنویان در غزنی چنین زبان دری را مدح مینماید:

دل بدان یافتی از من که نکو دانی خواند
مـدحـت خـواجـهء آزاده بـالـفاظ دری
خـاصـه آن بـنده که مانندهء من بنده بود
مـدح گـویـنده و دانـنده الـفـاظ دری

ناصر خسرو بلخی دهلوی زبان دری را ارج می نهد و می گوید:

من آنم که در پای خوکان نریزم
مر این قیمتی در، لفظ دری را

حافظ که با زبان دری پیوند عمیق دارد، اشعارش را گره خورده تصور میکند.

ز شعر دلکش حافظ کسی شود آگاه
که لطف طبع و سخن گفتن دری داند

مکتبها و سبکهای ادبی

مکتب چیست؟ و سبک کدام است:
واژهء مکتب اسم مکان است. از مادهء کتب و کتابت یعنی نوشتن. اما در ضمن کلمهء مکتب به معنای کسی را درس بدهند نیز بکار رفته است این یک امر قبول شده است که دانش ها به شیوه ها و سبک های متنوع و میتود های گوناگون تدریس میگردد. پس بنابر این گفته میتوانیم مکتب نسبت به سبک عام است.
سبک در لغت زبان عربی به معنی گداختن و ریختن زر سفید و سرخ در قالب. و به اصطلاح ادبیات عبارت است از روش های خاص ادراک افکار توسط ترکیب کلمات و انتخاب الفاظ.
طرز تعبیر سبک شامل دو موضوع است:

- فکر یا معنی
- صورت یا شکل

شاعر و نویسنده و به گونهء عام هرکسی به جهان از دریچهء چشم خود می بیند و آن بینش خاص خود اوست که همان سبک وی است. پس به این نتیجه می رسیم که ممیزات عمومی یعنی وجوه مشترک سبک های ادبی را مکتب ادبی گویند.

چون طرز ادراک و روش اساس و چگونگی نوشتن در هر نویسنده و گوینده با دیگری فرق میکند. سبک هنرمند و حدت مختصات ویژه گی های عمدهء هنری و فکری متخص هنرمند است.
دانشمندان ادب دری قبل از قرن دهم هجری مکاتب ادبی را به چهار دوره دسته بندی کرده بودند. اما بعداً نظر به ویژه گی ها و خصوصیات و عوامل اقتصادی، فرهنگی و تاریخی دانشمندان افغانستان تحقیق و تفاوت ها را در زمینه تغییراتی را وارد ساخته و مکاتب را به پنج دوره تقسیم نموده اند:
که از آنجملهء چهار مکتب آنرا مورد مبحث قرار میدهیم:

۱. مکتب خراسانی (۲۰۰ - ۴۳۲ هجری شمسی):

نخستین مکتبی است که شاعران دری زبان پس از اسلام ... آن شعر گفته اند که از قرن چهارم تا ششم در ادبیات دری رائج بود و دورهء طاهریان، صفاریان و سامانیان را احتوا کرده است. چون بزرگترین گویندگان و نویسندگان از خراسان باستان و دیگر شهرهای باستانی هرات، غزنه و بلخ بوده اند بناءً بنام مکتب خراسانی نامیده شده اند.

همین مکتب را شاعران بخارا و سمرقند و خوارزم بنام مکتب ترکستان میگفتند، شاعران غزنه و بلخ در این مکتب آثار ادبی دارند که بنام مکتب غزنه و بلخ نیز یاد نموده اند بزرگان و پشوایان شعر و ادب این دوره عبارت بودند از رودکی،

دقیقی، عنصری، فردوسی، منوچهری، ناصر خسرو بلخی، رابعهء بلخی، انوری((ابیوردی)) و ظهیر فاریابی.

برازندگی های مکتب خراسانی :

۱. زیادت قصاید و محکم بودن آن.
۲. کمی غزل.
۳. استحکام و متانت.
۴. فصاحت الفاظ.
۵. سادگی جملات.
۶. طبیعی بودن شعر.
۷. ابتکار در مضمون و طرز بیان.
۸. رزمی بودن شعر در حماسه سرایی.

نمونهء غزل در این مکتب از رابعهء بلخی (۳۶۵) هجری قمری.

۲. مکتب عراقی : (۶۱۷_ ۹۲۰) هجری:

این مکتب در اواخر قرن ششم بوجود آمد و الی قرن نهم ادامه داشت در قرن ۷ و ۸ به انتهای عروج رسید الی قرن دهم ادامه پیدا کرد. از نخستین شاعران این دوره سید حسن غزنوی و جمال الدین اصفهانی را میتوان نام برد. از پیروان این سبک میتوان از کمال الدین اصفهانی نظامی گنجوی، سعدی و

حافظ نام برد. همچنان سید حسن غزنوی در این مکتب شعر های سروده و مولانا جلال الدین محمد بلخی در دیوان شمس اساس این مکتب را گذاشت.

در این مکتب قصیده جایش را به غزل داد. ساده گی، روانی و استحکام جای خود را به تشبیهات و کنایات زیبا، تازه و در عین حال دقیق باریک داد. واژه ها و اصطلاحات تازه فزونی گرفت. با ورود تصوف و عرفان در نظم و شعر و ظهور گویندگان عارف چون: سنائی، عطار، مولانای روم و حافظ، اصطلاحات خاص عرفانی چون جام جم، دیر مغان پیر خرابات و غیره مورد استعمال قرار گرفت. جای صراحت را مبالغه و جای مدح را بیشتر پند و اندرز مطالب تربیتی و اخلاقی گرفت.

۳. سبک بین مکتب خراسانی وعراقی (۴۳۲-۶۱) هجری:

از آن جائیکه محدود ساختن سبک و مکتب ها در درازی زمان و تخصیص آنها به یک محل خاص خالی از اشکال نبوده چنانچه نشانه های سبک های خراسانی، عراقی و هندی در دوران معاصر در نواحی دری زبانان مورد توجه قرار گرفته و ممکن است شاعران در شعر خود خصوصیات در سبک یا مکتب را به کار برده باشد که بکار برده اند در سبک آنها ویژه گی های دو مکتب پیدا میگردد.

به این اساس تاریخ های که برای تعیین مرز زمانی و مکانی سبک و مکتب شعری قبلاً مشخص گردیده بود. نمی توان مطلق

شمرد. از دانشمندان افغانستان در پژوهش های علمی خود عملکرد های دارند که به ایجاد مکتب بین خراسانی(۴۳۲ _ ۶۱۷) از آثار شعرا و نویسندگان ویژه گی های در مکتب خراسانی و عراقی مکتب میتوان مسعود سعد سلمان، عمر خیام، نظامی گنجوی، شیخ فریدالدین عطار و خواجه عبدالله انصاری را نام برد .

۴. مکتب هندی (۹۲۰ _ ۱۲۹۲) هجری:

یک عدهء از دانشمندان را عقیده بر این است که اساس این مکتب در ادبیات هرات و مجموع شعرای دربار سلطان حسین بایقرا که پیشوای آن مولانا جامی بوده گذاشته ده شد. این مکتب بیشتر تقریباً از قرن نهم تا قرن دوازدهم ادامه داشت.

از ویژه گی های این مکتب تعبیرات و تشبیهات کنایات ظریف، دقیق و باریک و ترکیبات معانی پیچیده را میتوان نام برد. بکار گیری صفت ادبی ارسال المثل و مطالب که شاعر قصیده بیان آنها را دارد در مصراع اول و دوم ضرب المثل گفته که برای تأیید و تأکید مصراع اول و دلپذیر ساختن مطلب.

مثلاً:

اقبال خصم هرچه بلندتر شود نیکوست
خواره چون بلند گردد سرنگـون شـــود

تعریف املاء:

املا در لغت پر کردن و در اصطلاح طریقهء درست نوشتن کلمات راگوید.

تعریف انشاء:

انشاء در لغت به معنای آفریدن، ایجاد کردن، آغاز کردن و مانند آن، و در اصطلاح نویسندگی فن یا هنری است که میتواند پیام ها و مفهوم های ذهنی نویسنده یا گوینده را هرچه بهتر و گیراتر به خواننده یا شنونده برساند.

یا به عبارهء دیگر انشاء عبارت است از حرکت و انتظامی که به افکار داده میشود. که این حرکت و انتظام به اساس یک طرح صورت میگیرد.

طرح خطی است که حرکت و نظم مقاله را نشان میدهد برای نوشتن یک انشاء یا مقاله معمولاً باید مراحل زیر مد نظر گرفته شود:

۱. **خواندن دقیق موضوع:** به منظور درک هرچه درست تر و بیشتر مطلب، که باید موضوع دقیق خوانده و بعداً نوشته گردد.
۲. **تفکر در بارهء موضوع:** پس از درک موضوع باید در این باره فکر کنیم و بکوشیم که چگونه از میان

اندوخته های ذهنی خود آنچه را که با موضوع ارتباط دارد برگزینیم.

۳. **یادداشت برداری:** در این مرحله، آنچه به ذهن میرسد باید بلا فاصله وبی شک و تردید یادداشت شود. این کار تا آنجا ادامه یابد که دیگر احساس شود، حرفی برای گفتن باقی نمانده است.

۴. **تنظیم یادداشت ها**: جمله های یادداشت شده را جا به جا کردن، حذف و اضافه متناسب با ذوق وسلیقهء خود مرتب میکنیم.

۵. **نوشتن بندها(پاراگراف نویسی)**: در این مرحله همه جمله های یاد شده را که باهم در رابطه مفهومی و منطقی هستند به صورت یک یا چند بند مینویسیم، بطوریکه مطالب و مفاهیم از هم گسسته نباشند.

۶. **اصلاح انشاء** : در این مرحله مطالب را کم و زیاد می کنیم، یعنی نکات را که هنگام نوشتن بندها فراموش شده اند، اضافه میکنیم و مطالب تکراری و اضافی را بر میداریم و یا بعض بخش های را که مبهم است روشنی میدهیم. و همچنان به جای واژه های نا زیبا، نا مناسب، عامیانه و بازاری، واژه های خوش آهنگ، مناسب، ادبی و سنگین میگذاریم. سر انجام نقص ها و نارسایی های را که نوشته از لحاظ دستوری دارد رفع میکنیم و غلطی های املائی را می گیریم.

۷. **پاک نویسی کردن:** به منظور بهتر عرضه کردن مفاهیم. باید انشاء را پاکنویس کرد. در این مرحله باید خط را خوانا نوشت. نقطه گذاری، حاشیه نویسی و پاراگراف بندی را رعایت کرد.

۸. **بازخوانی پاکنویسی:** به منظور بررسی نهایی و رفع نقص ها و نا رسایی های احتمالی ضرورت دارد.

۹. **ذکر منابع و مأخذ:** اگر در انشاء شعر یا هرگونه سخنی از دیگران می آورید؛ بهتر است منبع و مأخذ آن را در پاورقی بنویسد.

اجزای انشاء:

انشاء یا مقاله استدلالی آن است که از آغاز تا پایان آن ارتباط و پیوستگی منطقی برقرار باشد. یک انشای استدلالی خواه علمی یا فلسفی، اجتماعی، ادبی باشد دارای اجزای زیر است: موضوع ، مقدمه، متن و نتیجه.

۱. اگر موضوع شعر یا نثر باشد، باید چنین نوشت.

مانند: مشورت کردن در کارها و مشکلاتیکه برای انسان واقع میشود، یک امر شرعی میباشد. چنانچه خداوندبزرگ(جل جلاله) به حضرت پیغمبرصلی الله علیه و سلم) فرمود که:" درکارها با اصحاب و یاران خود مشورت بکن". از ین امر خداوند(جل جلاله) دانستیم که مشورت در کارها خیلی اهمیت دارد؛ زیرا حضرت محمدصلی الله

علیه و سلم) با اینکه پیغمبر خدا و از جملهء برگزیده ترین انسانها بوده، بآنهم حق تعالی ایشانرا به مشورت و مصلحت امر فرموده است.

۲. **مقدمه:** این بخش به عنوان آغازهء گفتار املاء باید ذهن خواننده یا شنونده را برای ورود به متن آماده کند. ثانیاً آنچه که ایجاد میکند توجه و دقت به انشاء است.

۳. **متن:** که مهمترین بخش انشاء است. زیرا درآن بررسی و تحلیل جنبه های مختلف موضوع ارائهء دلایل و تنبیهاتی است که در شرح و توضیح موضوع می آیند.

۴. **نتیجه:** یعنی آنچه نویسنده پس از تحلیل، توضیح استدلال و آوردن نمونه در رد یا اثبات موضوع به آن میرسد.

حاشیه نامه:

در بالای نامه معمولاً سه یا چهار سانتی متر حاشیه میگذارند، و در دو طرف کاغذ نیز حاشیه مناسب یک سانتی متر و نیم سانتی است در نامه های قدیمی در طرف راست نامه، حاشیه عرایض میگذاشتند و دنباله نامه را در حاشیه می نوشتند. این شیوه امروزمتروک شده است افراد خوش سلیقهء امروزه ترجیح میدهند که کمتر در حاشیه بنویسند و اگر مطلب دنباله داشته باشد در پشت صفحه یا در کاغذ دیگر آن را ادامه میدهند.

ایجابات نگارش مطالب تحلیلی

۱. داشتن آگاهی عمومی:

نخستین شرط برای نوشتن یک مطلب تحلیلی داشتن آگاهی عمومی علمی و همه جانبه پیرامون موضوع مورد تحلیل میباشد. فقط با داشتن آگاهی عمومی علمی و تحقیقی نویسنده میتواند برای تحریر یک مطلب تحلیلی گام بردارد.

۲. انتخاب موضوع:

دومین گام یک نویسنده در امر نوشتن یک مطلب تحلیلی عبارت است از انتخاب موضوع.

انتخاب موضوع غالباً به اثر نیازمندی و ضرورت سیاست و اداره‌ء یک جامعه یا کشور به عمل می آید. ضرورت جامعه در سطح ملی و بین المللی عالباَ از طرف شخص نویسنده، دست اندرکاران وسیله‌ء ارتباط همه گانی مربوط و اربابان امور سیاسی و اداری در سطح دولت حکومت و کشور صورت میگیرد.

۳. جستجوی مواد:

مبتنی به روح موضوع، نویسنده به جستجوی مواد خام برای نوشته‌ء خود می پردازد. مواد خام یک نوشته

قاعدتاً از لابلای کتب مرجع (سالنامه ها قاموسها، کلکسیونها و غیره) به عمل می آید. همچنان از مجله ها، روز نامه ها، دفتر های آرشیف، مصاحبه ها با اشخاص خبیر در موضوع در امر جمع آوری مواد استفاده خوبی شده میتواند. منابع متذکره از کتابخانه ها، آرشیف های رسمی و کلکسیون های شخصی دستیاب شده میتواند.

افتتاحیه

یگانه راه تأمین وحدت ملی و تأمین امنیت در کشور به دست شما جوانان پر غرور افغانست. سعی کنید توان و قدرت خود را درین راه صرف نمائید.

متن:

نخست از همه تاریخ پر افتخار سر زمین ما شاهد این مدعا است. در مبارزه به ضد استعمار انگلیس .... شما جوانان در جبهات پیکار دست و پنجه نرم کردید و استقلال کشور ما را تأمین نمودید.

در فرو نشاندن. شورشها و تشنجات پس از استقلال همین جوانان همت گماشتند و به نتایج ثمر باری دست یافتند.

اشغال شوروی را همین دلیر مردان جوان ما خاتمه دادند و نیروی آن قوهء جهانی را از خاک بیرون کردند. طوریکه ملاحظه میفرمایید مثال بالایی به گونه یی عرضه شد که در آن یک افتتاحیه و سه تعمیم در متن تقریم گردیده است. هر سه تعمیم مذکور میتوان با ارائه حقایق بیشتر توضیح داد و متن نوشته را پر بار و مستدل ارائه نمود.

نویسندگان مطالب تحلیلی مواد و حقایق زیادی برای متن نوشتهء خود نیاز دارند. بنابران درگام اول هرچند بیشتر مواد خام را به دست آرند. در گام دوم مواد خام را مطالعه و ارزیابی نمایند و به واحد های منطقی درجه اول،،دوم و غیره آنرا تقسیم نمایند. نویسنده اصولاً خوبترین خوبتر و خوب را تفریق میکند و سپس تصمیم اتخاذ مینماید که محض آن مطالب را باید به کار ببرد که واقعاً جالب و موثر باشد. هرگاه نخستین کلمه ها، فقره و جمله ها از جالب ترین موضوعات باشند خواننده را برای خواندن تمام مطالب جلب میکند و بدینصورت وظیفه و رسالت نویسنده به صورت سازنده انجام میگیرد.

د) **بنابران:** از خواندن و شنیدن کلمهء ((بنابران)) هر شخص دقیق و اندیشمند در فکر نتیجه می افتد. نویسنده در نتیجه نوشتهء خود هدف و غایهء نهایی را ابراز میدارد. در بخش نتیجه است که نویسنده ارائه میدارد چطور فرضیهء اساسی را به شکل ماهرانه و دقیق جاه

میدهیم،سعی میکنیم مفکوره های کلیدی و خیلی اساسی را به شکل نهایت مختصر بگنجانیم.
گاهی در نتیجهء نوشته خود پیشنهاد و یا پیشنهادات را تقدیم میداریم. گاهی در نتیجه نظر خود را به شکلی بیان میکنیم.

که نشان دهد مفکوره یی را ثابت نموده ایم، ولی به تعقیب آن باید بیان داریم که به دنبال آن فکر چه انکشافات و یا مفکوره های تازه تر دیگری را میتوان پیشکش نمود.
بگونهء مثال: نویسنده میخواهد به ثبوت رساند که طی مدت زمان معینی یک موتر سه صد کیلومتر فی ساعت سرعت خواهد داشت. در نتیجه چنین نوشته پیشنهاد میکند و یا پیش بینی می نماید که طی ۰۰۰۰ سال شاید موتری ساخته شود که شش صد کیلومتر فی ساعت و یا زیادتر از آن سرعت داشته باشد.
پلان دهی ! شما! می بینی!؟ ((بنابران)) با تمام اهمیتش شاید نزد عده یی ساده جلوه کند، ولی اگر آنرا دقیق و مطابق ایجاب موضوع در معرض استفاده قرار دهیم، در خواهیم یافت که چه اندازه با ارزش و مفید است.
در نوشتن مقاله ها، تبصره و ۰۰۰۰ اگر این پلان مورد استفاده قرار گیرد یا پلان دیگری آنقدر تفاوت نخواهد داشت. ولی مهم این است که در هرحال باید پلانی داشته باشیم. پلان متذکره از نظر نویسنده گی به بهترین راه و

شیوهء مارا دسترسی میدهد. مثلاً: در براهء اینکه کار و کوشش چه تأثیری در موٴفقیت انسان دارد، عنوان قرار گرفته مقاله نوشته شود که شما میتوانید با مطالعهء آن طرز دیگر مقاله نویسی ویا مضمون نویسی را بیآموزید. که در آن اشعار راجع به عنوان مضمون تان بکار رود نوشتهء شما را مستحکمتر میسازد ویا اگر نوشته های کتاب آسمانی (قرآن مجید) را به ارتباط نوشته هایتان بگنجانید و یا فرموده های اصحاب کرام را ویا گفته های افلاطون، سقراط و لقمان حکیم (بزرگان) را به نقل قول بگیرید، نوشته های شما بکلی زیبا و دلنشین خواهد گردیده و توجهء خواننده را به خود جلب میکند.

کار و کوشش چه تاثیر در موفقیت انسان دارد؟

بهتر زکار در همه عالم شعار نیست
آنرا که کار نیست براو بخت یارنیست

هر انسان عاقل و نیک اندیش در زندگی خود دارای هدف های میباشد که رسیدن به آن جز آرزو ها و ارمانهای اوست هدف یعنی زندگی، زیرا زندگی بدون هدف مفهومی ندار داما در زندگی، تنها داشتن هدف، کافی نیست بلکه عواملی لازم است که بتواند انسان را به هدف والای زندگی برساند و دارنده هدف را در دنیا به آرزوها و آرمانهایش موفق گرداند.

کار و کوشش، حرکت و تلاش، مهمترین وسیله و کارسازترین عاملی است که انسان را در رسیدن به هدف هایش موفق میکند و در تحقیق آرمانهایش منشا اثر میباشد. هدف انسان به هر اندازه که بزرگ باشد در نتیجهء کار و کوشش میتوان به آن دست یافت و به مقاصد خود رسید. موفقیت و کامیابی انسان با تنبلی و تن پروری سازگار نیست و هیچکس نمیتواند که بدون سعی و تلاش کامیاب شود زیرا:

تن رنج نادیده را ناز نیست　　که با تنبلی ناز، انباز نیست
نشاید مهمی یافت بی رنج و بیم　　که بی رنج نارد کس از سنگ، سیم

در آئین اسلام، کارو کوشش بیش از هر آئین دیگر، سفارش شده است و کمتر دینی‌هست که مانند اسلام مرد را به سعی و تلاش دعوت کندو سختکوشی و مجاهدت را در صدر برنامه انسانها قرار دهد. خداوند متعال در کتاب آسمانی خود، کارو کوشش را لازمه انسان بودن دانسته و فرموده است: هیچ موفقیتی برای انسان حاصل نمیشود مگراینکه سعی کند.

حضرت علی (رض) مي فرمايد : کارو کوشش ، بهترین وسیله معراج انسان بسوی پر اوج ترین هدف های زندگی است و نیز میفرماید : آنروز که کار و کوشش میکنید برای شما زندگی هست و روزی که کوشش نمي کند. زندگی شما متوقف میگردد لقمان حکیم در سفارش به فرزندش میگوید: فرزندم، روزی که کار میکنی، آنروز زنده ای و روزی که کار نمي کنی در آن روز مرده ای.

اگرزندگی مردان بزرگ عالم ورمز موفقیت آنان را برسی کنیم به این نتیجه خواهیم رسید که همه آنان در نتیجه تلاشهای پی گیر و کوشش های بی وقفه و پایداری و استفامت به هدفهای متعالی زندگی رسیده اند، و درمیدان روزگار، نام بزرگ و تاریخ ساز برای خود به یادگار گذاشته اند. بلی؟

مردان به سعی و علم بجای رسیده اند

تو بی هنر کجا رسی از نفس پروری؟

کار سرمایه زندگی است. کار کیمیای سعادت است کار وکوشش نیرومندترین سلاح است که ناکامیها را میکشد از کارو کوشش است که انسان را بایک کشش و نیرومندی بسوی هدف هایش میکشاند از کارو تلاش است که آدمی به گنج سعادت دست میابد در زندگی اجتماعی، ارزش واقعی هرکس به اندازه تلاش و کوشش اوست و مجاهدت و تلاش میتواند بهترین معیار ارزشهای وجود انسان باشد در زندگی زودتر برخودار میگردد بشرطي که کار و هدف او انسانی بوده نتایج مطلوب و ارزنده از آن حاصل گردد. کسی که کارو کوشش میکند نه تنها خودش ازنتایج حاصله بهرمند میگردد بلکه جامعه را نیز از حاصل زحمات خود برخوردار میگرداند. پس برهر انسان لازم است که با کارهای مثبت و تلاش های انسانی خود بسوی آرمانهایش پیش رود تا بتواند هم خودش از خوبی های زندگی لذت ببرد وهم دیگران را در امورزندگی کمک و معاونت نموده باشد.

اشعار مناسب

خواهش ما از شما خوانندگان عزیز اینست که بعضی از اشعار مناسب را که ارتباط با عناوین نوشته های شما میگیرد حفظ نمایید تا نوشته هایتان به زیور اشعار آراسته بوده و دلیل خوبی بر گفته هایتان بشمار آید.

مثلاً میتوانید نوشته تانرا با این اشعار آغاز نمائید:

به نام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین
خداوند بخشاینده دستگیر کریم خطابخش پوزش پذیر

اگر نوشته شما راجع به وطن باشد:

هرکرا مهر وطن در دل نباشد کافر است
معنی حب الوطن فرمودهء پیغمبر است

اگر نوشته شما راجع به مهرمادر باشد:

مهربان مادر مرا چون شاخ گل در سرای آب و گل پرورده است
مي فشانم خون دل در پای او کومرا باخون دل پرورده است

اگر نوشته در مورد علم و دانش داشته باشید:

گرنهال عمل باشد بارور میشود خوش سایه و نیکو ثمر
ور درخت زندگی بی برشود آدمی بی برگ و بی زیور شود

اگر نوشتهء راجع به مقام معلم داشته باشید:

معلم مشعل علم است دانش که روشن میکند دنیای مارا
چراغ معرفت بی مي فروزد که آگه میکند دلهای مار

اگر نوشته در مورد کتاب داشته باشید:

بهتر زکتاب در جهان یاري نیست هر لحظه ا زاو به گوشه تنهایي
در غمکده زمانه غمخواري نیست صدراحت جان و هرگز ازاری نیست

اگر نوشتهء شما در مورد کار و کوشش باشد:

اگر نوشتهء شما در مورد صبر و پایداری باشد:

صبر باید نمود در سختی کاین بود راه و رسم خوشبختی

اگر نوشتهء شما در مورد امیدواری باشد:

بهنگام سختی مشو ناامید کز ابرسیه بارد آب سپید
نفس به کز امید یاری دهد که ایزد خود امیدواری دهد

اگر نوشتهء شما در مورد دوستی با بدان باشد:

با بدان کم نشین که درمانی خوپذیر است نفس انسانی

اگر نوشتهء شما راجع به پند و نصیحت باشد:

پند نیوشند همه بخردان گرخردت هست نصیحت نیوش

اگر نوشتهء شما در مورد تواضح باشد:

ز روی کبر اگر گردن فرازی جهان را زخود آزرده سازی

تواضع پیشه کن ای مرد بخرد   که این باشدره مردم نوازی

اگر نوشتهء شما در مورد عیب جوئی باشد:

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت
که گناه دیگران برتو نخواهند نوشت
من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش
هر کسی آندرود عاقبت کار که کشت

اگر نوشتهء شما در مورد وقت شناسی و ارزش آن باشد:
قدر وقت ارنشناسد دل و کاری نکند
بس خجالت که ازین حاصل اوقات بریم

با بدان کم نشین که بدمانی
خو پذیر است نفس انسانی

اگر نوشتهء شما در مورد راستی باشد:

سعدیا راست روان گوی سعادت بردند
راستی کن که به منزل نرسد کجرفتار
اگر نوشتهء شما در مورد رفع دل آزاری باشد:

گر دل آزاری کنی آزار بینی زین جهان

سعی کن تا خلق باشد از گزندت در امان

اگر نوشتهء شما در مورد کینه باشد:

از دیو حسد دور شوای پاک سرشت
سودای حس بود ترا سیره زرشت
از دوزخ کینه و حسد بیرون شو
گر طالب جنتی و پویای بهشت

اگر نوشتهء شما در مورد اتحاد و همبستگی باشد

دنیا توان گرفت به نیروی اتحاد
صفها توان شکست به بازوی اتحاد
خواهی اگر به منزل فتح و ظفر رسی
باید که پا نهاد سر کوی اتحاد

امتنان

سپاس بیکران خداوند یکتا را که بر تارک آدمی تاج کرمنا نهاد و برسایر مخلوقاتش فزونی و فضیلت بخشید، خاصه این امت واپسین را که از تابعان پیامبر آخرین گردانید، درفش سبز توحید و جهاد را تا آن دم که نظام کاینات در پهنای حیات در کار است از شانه بر زمین نگذارد.

باز هم بخاطریکه شکری از نعمت بجا آورده باشیم خداوند (ج) را سپاسگذاریم که ما را توانائی آن بخشید در التزام به خدمت تعلیم و تعلم (آموختن و آموزانیدن) صرف کرده تا یکنوع شکیبائی بالاتر از حد توان و تصور، رهسپار این جاده پر فراز و نشیب باشیم اگرچه نمیتوان حق و پاداش احسان همکاران را با ارائه الفاظی ادا کرد لیکن به پاس اینکه پیشوای بزرگ ماحضرت محمد (ص) فرموده اند: "کسی که پاس احسان مردم را بجا نیاورد، پاس احسان خداوند (ج) را بجا نمی آورد" بدین لحاظ خود را مکلف میدانیم که از همکاری های

بیدریغ همکاران محترم که در بخش طبع، کمپوز، دیزاین و تصحیح کتاب زحمت کشیده اند اظهار سپاس و تشکر می نمائیم همچنان از محترمه Naomi کواردیناتور پروگرام که مارا علاوه بر پرداخت مصارف، اجازه طبع را با ارادت و اخلاص پذیر شده است اظهار سپاس و تشکر میکنیم.

با عرض حرمت
گروپ کاری این انجمن



